

## تبارشناسی مفهوم وراثت و بازتاب آن بر نژادگرایی جریان

### اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل

نگارنده‌گان: دکتر حسین سلیمی\*

ماندانا سجادی\*\*


#### چکیده

فلسفه علوم زیستی و علوم اجتماعی از زمان آغاز بحث‌های علمی پیرامون مفهوم وراثت و انتقال صفات از والدین به فرزندان، مسیر پُرفرازونشینی را طی کرده‌اند. این‌که ذات بشر از پیش و به‌واسطه خصوصیات ژنتیکی تعیین می‌شود یا تحت تأثیر محیط بر ساخته می‌شود، پرسش بنیادینی بوده است، که به یکی از مهم‌ترین مناظرات علم فلسفه، یعنی مناظره طبیعت و پرورش شکل داده است. این مقاله درصدد بوده است تا جدایی و گسست امر اجتماعی از امر زیستی را از دریچه تبارشناسی مفهوم وراثت بررسی و پیامدهای آن را بر نژادگرایی جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل نشان دهد. پرسش اصلی این مقاله این بوده است که: تبارشناسی مفهوم وراثت چه تأثیری بر جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل به معنای عام گذاشته است؟ به منظور پاسخ به این پرسش از روش تبارشناسی استفاده کرده‌ایم. یافته‌های این پژوهش نشان داد که تطور مفهوم وراثت در نیمه نخست قرن بیستم باعث ورود بحث‌های نژادگرایی در قالب جنبش به‌نژادی در نظریه روابط بین‌الملل و به‌طور خاص جریان تفکر آلمانی این رشته شده است. هم‌چنین از دهه ۱۹۸۰ با استعلا فلسفه علوم اجتماعی از علوم زیستی، مدل استاندارد تفکر علوم اجتماعی منجر به چرخش‌های گفت‌مانی و معنایی در نظریه روابط بین‌الملل شد و این نوع نگاه در ره‌یافت پسااستعمارگرایانه به مسأله نژاد بازتاب یافت.

**واژه‌گان کلیدی:** نظریه روابط بین‌الملل، فلسفه تکاملی، فلسفه علوم زیستی،

نژادگرایی.

## Genealogy of heredity and its reflection on racialism in international relations theories

**Authors:** Dr. Hosein Salimi (Ph.D) \*   
Mandana Sajjadi\*\* 

### Abstract

From the beginning of scientific debates about inheritance and the transmission of traits from parents to children, the philosophy of biology and social sciences has taken a long journey. It has been a fundamental philosophical question whether human nature is predetermined by genetic profile or constructed by the environment, which has given rise to one of the most profound philosophical debates: Nature vs. Nurture. In this article, we examine the separation of the social from the biological through the lens of the genealogy of the concept of inheritance and its implications for the racism of international relations. In this article, the main question is: What impact has the genealogy of inheritance had on international relations theories? Using the method of genealogy, we have attempted to answer this question. As well, with the transcendence of social science philosophy from biological sciences in the 1980s, the standard social science thinking model has shifted to discourse and semantic thinking in international relations theory, and this view has been reflected in the postcolonialist approach to racism.

**Key words:** Theory of international relations, evolutionary philosophy, philosophy of biological sciences, racialism.

\* Full Professor, International Relations Dept., Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Salimi@atu.ac.ir)

\*\* Ph.D.Candidate in International Relations, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (sajjadiatu@gmail.com)

This article is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.



## ۱. مقدمه

وراثت از جمله پدیده‌هایی است که می‌توان از آن به‌عنوان مدخلی برای فهم تحول دیالکتیک امر زیستی - اجتماعی بهره برد. در واقع پرسش یا مسأله کانونی که منجر به شکل‌گیری این روند شده این است که: آیا تکامل صفات انسان به‌صورت ازپیش‌تعیین‌شده در بدو تولید و به‌واسطه فاکتورهای وراثتی تعیین می‌شود؟ یا انسان لوح سفیدی است که عوامل محیطی و تجربیات اجتماعی بر آن اثرگذار اند؟ پاسخ به این پرسش در چهارچوب مناظره طبیعت و پرورش، فلسفه علوم زیستی و علوم اجتماعی و حتا جریان تفکر در روابط بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داده است. برخی اندیشه‌مندان معتقدند که رابطه میان امر زیستی و امر اجتماعی و ساحت‌های اکادمیک زیست‌شناسی و علوم اجتماعی یا علوم انسانی در چهارچوب این مناظره شکل گرفته و در برهه‌های تاریخی مختلف به سمت طرد کامل یا صمیمت بیش‌ازحد گرایش داشته است. از آن‌جا که رشته روابط بین‌الملل در بُجوه بحث‌های داغ و مناظرات علمی میان زیست‌شناسان و جامعه‌شناسان درباره چه‌گونه‌گی انتقال صفات در نسل‌های مختلف و پیامدهای آن برای جامعه متولدشده است؛ تحول امر زیستی و رابطه دیالکتیک آن با امر اجتماعی از دریچه مفهوم وراثت زیستی، رابطه تنگاتنگی با منظرگاه‌های فرانظری روابط بین‌الملل پیدا کرده است، تا جایی که به‌نظر می‌رسد جریان نژادگرایی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل متأثر از این رابطه بوده است.

ازطرفی مناظره طبیعت و پرورش با ورود به عصر پساژنوم و علوم شناختی بدن‌مند، دُچار تحولات مفهومی عمیقی گشته است، تا آن‌جا که صحبت از ادغام دوباره فلسفه علوم زیستی و علوم اجتماعی در یک‌دیگر و از بین‌رفتن مرزهای دو رشته شده است. این تحولات هم‌چنین منجر به بازتعریف مفهوم نژاد به‌عنوان امری بدن‌مند گشته است. این برداشت از مفهوم نژاد تاکنون وارد نظریه‌های روابط بین‌الملل نشده است. این پژوهش به لحاظ توجه به این بازتعریف مفهومی در جریان نژادگرایی روابط بین‌الملل حائز اهمیت است.

نژادگرایی را، هرگونه فرایندی تعریف کرده‌اند که ویژه‌گی‌های شخصیتی افراد را جوهری و طبیعی قلمداد کرده و آن را به‌مجموعه‌یی از صفات بدنی، فیزیوژنومی و ژنتیکی یا صفات رفتاری - فرهنگی گره بزند (Miles: 1989; Omi and Winant: 1994; Murji and Solomos: 2005). هاچمن نژادگرایی را فرایندی می‌داند «که از طریق آن، به جای نژادهای مختلف (Races)، گروه‌های نژادی (Racial Groups) شکل می‌گیرند» (Hochman, 2019: 1246)؛ وی معتقد است که ایده نژادگرایی به لحاظ سیاسی قابل توجه است؛ چرا که با توسل به آن گروه‌هایی از افراد به‌عنوان نژادها یا گروه‌های فرومایه‌تر پنداشته شده و به همین شیوه با آن‌ها برخورد می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر، نژادگرایی را می‌توان برای هرگونه صورت‌بندی بر مبنای مرکزیت ایده نژاد، که منجر به شکل‌گیری دوگانه

«فرومایه-برتر» می‌شود، به کار بست. در این پژوهش نیز از اصطلاح نژادگرایی به همین منظور استفاده شده است. اندیشه‌مندان پُرشماری به بررسی ایده نژاد و نژادگرایی در جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل پرداخته‌اند (Watson: 2001; Persaud: 1997 & 2001a & 2001b; Henderson: )؛ اما به‌طور معمول نژادگرایی در روابط بین‌الملل در ادبیات پساستعماری و به‌عنوان بازتابی از روابط استعماری غرب امپریالیزم با مناطق و کشورهای فرودست دنبال می‌شود. ما در این مقاله به پی‌روی از کوشش‌های جامعه‌شناسانه مائوریزویو ملونی (Meloni: 2014; 2016a & 2016b)، جریان نژادگرایی نظریه روابط بین‌الملل را از دریچه تحولات زیست‌شناسانه بررسی خواهیم کرد.

منظور از نژادگرایی جریان نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بررسی صورت‌بندی‌های مختلف ایده نژاد و شکل‌گیری بازتاب‌های ساختار دوگانه فرومایه-برتر در سیر نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل از زمان تولد این رشته در سال ۱۹۱۹ تاکنون است؛ به‌عبارت‌دیگر، هدف اصلی این مقاله این است که نشان دهد نظریات روابط بین‌الملل چه‌طور در تلاقی با دست‌آوردهای زیست‌شناسی در زمینه تحکیم مفهوم وراثت سخت به جریانی از اندیشه‌های نژادزده و درعین‌حال نژادگریز تبدیل شده است؛ هم‌چنین هدف دیگر این پژوهش آن است که نشان دهد برداشت بدن‌مند از نژاد تاکنون به جریان فکری روابط بین‌الملل ورود چندانی نداشته است.

بنابراین، پرسش اصلی ما در این مقاله این است که تبارشناسی مفهوم وراثت چه تأثیری بر جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل به معنای عام گذاشته است؟ به منظور پاسخ‌دادن به این پرسش، پرسش‌های فرعی دیگری پاسخ داده خواهد شد، از جمله این که گفت‌مان وراثت در علوم زیستی چه‌طور تطور پیدا کرده است؟ تأثیر تحول گفت‌مان وراثت در نظریه‌های جامعه‌شناسی چه بوده است؟ و دوره‌های مختلف تحولات جامعه‌شناسانه مفهوم وراثت چه تأثیری بر جریان نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل گذاشته است.

روش به‌کاررفته در این پژوهش، مبتنی بر مطالعات کتاب‌خانه‌یی و بررسی تبارشناسانه آثار موجود در حوزه‌های فلسفه علوم زیستی، جامعه‌شناسی و نظریات روابط بین‌الملل بوده است؛ بنابراین در این فصل به‌نوعی روش‌شناسی یا به‌عبارت‌به‌تر روش-ره‌یافت تبارشناسانه متعهد هستیم؛ بر همین اساس برای تبیین سیر تطور مفهوم وراثت و اثرگذاری آن بر جریان اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل از مراحل ده‌گانه تبارشناسی مدنظر فوکو (کچویان و زائری، ۱۳۸۸) عبور خواهیم کرد. ما ضمن تلاش برای دوری از نهایت‌گرایی و اکنون‌گرایی نشان خواهیم داد، که چه‌طور برداشت‌های علمی از مفهوم وراثت وارد روابط بین‌الملل شده و به فهم ما از مسأله نژاد که مسأله امروز سیاست بین‌الملل و نظریه روابط بین‌الملل است شکل داده است. در این روش در ابتدا به نقطه صفر و مبدأ شکل‌گیری مفهوم

وراثت زیستی بازخواهیم گشت و تلاش می‌کنیم به کشف گفتمان‌های حاکم بر آن تا عصر حاضر پردازیم. هدف اصلی ما از طی این مسیر، نشان‌دادن نقاط گسست امر زیستی از امر اجتماعی است. در تحلیل تبارشناسانه خود از مفهوم وراثت، خواهیم گفت که نژادده‌گی رشته روابط بین‌الملل به مبدأ ورود و اثرپذیری اندیشه‌ورزان آن از گفتمان‌های زیست‌شناختی درباره وراثت بازمی‌گردد. هم‌چنین نشان خواهیم داد، که صحبت از نژاد در روابط بین‌الملل گرچه در وهله نخست نشئت گرفته از فرایندهای تاریخی استعمارگرایی و استعمارزدایی در سده بیستم به نظر می‌رسد؛ اما پیش‌آمدهای علوم زیستی و نحوه صورت‌بندی آن‌ها در دانش علوم اجتماعی، در کنار وقوع رخدادهایی مثل جنبش به‌نژادی و هم‌سوبودن ایده و مفاهیم علمی وراثت سخت با روح امپریالیستی امریکا و انگلیسی و ارزیابی این گفتمان‌ها به‌عنوان چاره‌ی برای برون‌رفت از مسیر انحطاط، اثرات عمیقی بر این جریان داشته است؛ هم‌چنین درباره مقاومت‌هایی که در درون علوم اجتماعی نسبت به پذیرش ایده‌های وراثت سخت شکل گرفت و پیامد آن در وقوع چرخش معناگرایانه و حذف پدیده‌های زیستی و بدن‌مند از تحلیل روابط بین‌الملل بازتاب یافته‌است، صحبت خواهیم کرد. در نتیجه‌گیری این مقاله نیز به‌عنوان آخرین مرحله از مراحل ده‌گانه تبارشناسانه فوکو به‌نقد وضعیت حال جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل در نسبت با چرخش پسازنومیک می‌پردازیم.

این مقاله در سه بخش کلی تدوین شده است. بخش نخست، به تبارشناسی مفهوم وراثت و تحولات آن در چهارچوب مناظره وراثت سخت-وراثت نرم می‌پردازد. بخش دوم، به تحلیل هم‌گرایی‌ها و گسست‌های امر اجتماعی از امر زیستی از دریچه تحول گفتمان وراثت در تلفیق با نظریات جامعه‌شناسی اختصاص یافته است. بخش سوم، همین خط سیر را در فرایندهای نژادده‌گی و نژادزدایی جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل دنبال می‌کند و در نتیجه‌گیری پایانی به اهمیت بازنگری در ایده نژاد با توجه به چرخش پسازنومیک در مفهوم وراثت زیستی و لزوم تفکر درباره بنیان‌های فرانظری روابط بین‌الملل توجه شده است. یافته‌های حاصل از این پژوهش نشان‌دهنده تلاقی فلسفه علوم زیستی، علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل در جریان نژادگرایی جریان فکری روابط بین‌الملل است.

## ۲. تبارشناسی تحول مفهوم وراثت زیستی در سده نوزدهم و بیستم

چیستی واقعیت زیستی و نسبت آن با واقعیت اجتماعی و امر بین‌الملل، پرسشی است که پاسخ‌گویی به آن مستلزم عبور از گذرگاه تاریخی شکل‌گیری مفاهیم بنیادینی است، که از زمان آغاز شکل‌گیری زیست‌شناسی، با امر زیستی ملازم و هم‌نشین بوده‌اند. یکی از این مفاهیم بنیادین مفهوم وراثت است. ملونی نیز بر ساخته شدن برداشت مدرن از مفهوم وراثت را، نوعی گذرگاه مفهومی

ناپیوسته می‌داند، که منجر به تولد زیست‌شناسی به‌عنوان یک رشته مدرن و علم حیات شد (Meloni, 2016 a).

پیش از آن که نگاه‌های مدرن و علمی به مفهوم وراثت شکل گیرند، نوعی نگاه الهیاتی درباره چه‌گونه‌گی پدیدآمدن و انتقال خصوصیات رفتاری و فیزیکی در بشر وجود داشته است.

در چهارچوب سنتی و کلاسیک به مفهوم تولید مثل، موجودات زنده تولیدمثل نمی‌کردند؛ بل که پدید می‌آمدند. زایش‌ها همیشه نتیجه مستقیم خلقت بودند که در برخی مراحل مستلزم مداخله مستقیم نیروهای الهی بودند. تا قرن هفدهم، زایش، یک رویداد منحصربه‌فرد و مجرد بود که ریشه‌ی در گذشته نداشت و بیش‌تر مشابه خلق یک اثر هنری توسط هنرمند بود (Meloni, 2016: 37).

این نگاه الهیاتی، به‌خصوص در مسأله ارث در دوران ویکتوریایی تجلی پیدا می‌کرد. در این دیدگاه‌ها درواقع وراثت از پدر را به پسر نوعی حق مدنی می‌دانستند، نه حق طبیعی. برآزوسکی در پژوهش‌های خود درباره بازتاب مفهوم وراثت در ادبیات دوران ویکتوریایی و مدرن انگلستان نشان داده است که وراثت عصر ویکتوریایی تأثیر بسیار زیادی بر موقعیت اجتماعی افراد، عناوین و القاب، مالکیت و دارایی آن‌ها داشت (Berezowsky, 2011). در اواخر این قرن اندک‌اندک تلاش‌هایی از سوی اندیشه‌مندان چون داروین، اسپنسر و گالتون انجام شد، که در اردوگاه خلقت‌گرایان و تکامل‌گرایان را در برابر یک‌دیگر قرارداد.

داروین که در کتاب منشأ انواع خود ارث را با وراثت برابر دانسته و وراثت بیولوژیکی را به‌عنوان یک قانون طبیعی عرضه کرد. درواقع داروین نقش وراثت زیستی را نیز هم‌سو با وراثت اجتماعی در تعیین جای‌گاه‌های اجتماعی برجسته ساخت. این برداشت از وراثت طبیعی به‌عنوان اصل سازمان‌دهنده نظام طبقاتی و تثبیت و توجیه طبیعت‌گرایانه وضعیت طبقه متوسط به کار گرفته شد. داروین بدن را به مکان و جای‌گاهی برای تعریف اصالت و شایسته‌گی تبدیل کرد (Berezowsky, 2011: 22).

کلمه وراثت (heredity) در زبان انگلیسی، نخستین‌بار توسط هربرت اسپنسر در سال ۱۸۶۳، مطرح شد. وی بر این باور بود که واحدهای فیزیولوژیکی، پایه‌های وراثت هستند؛ بنابراین، از قرن هجدهم است که متون پزشکی به مفهوم وراثت علاقه‌مند می‌شوند. از میان بسیاری از ایده‌های رقیب در این قرن دو نگرش و نگاه کلی «وراثت نرم» در برابر «سخت» برجسته بود. این دو دیدگاه در قرن نوزدهم به شکل یک دوگانه مفهومی در کانون مناظرات در باب وراثت متبلور شد و تا به امروز هم‌چنان باقی‌مانده است (Müller-Wille & Rheinberger, 2012 & Meloni, 2016, (Beadke, 2018).

وراثت نرم درواقع به معنای پذیرش وراثت‌پذیر بودن صفات اکتسابی والدین است. وراثت نرم گفت‌مانی برای به رسمیت‌شناختن نقش تجربیات محیطی در شکل‌دهی به خصوصیات افراد است. در

این برداشت از وراثت، تجربیات زیسته والدین و عادت‌ها و نگرش‌های آنان قابل انتقال به نسل‌های بعدی است. به بیان بوندوریانسکی «وراثت در معنای نرم آن، تحت تأثیر تجارب زیسته والدین یا اجداد پدری و مادری قرار دارد و مفهومی ایستا و پایدار نیست» (Bonduriansky, 2012: 16). شاید بتوان گفت آن‌چه تا پیش از قرن ۱۹ و تفوق نگرش وراثت سخت، در پاسخ به سوال بنیادین چه‌گونه‌گی انتقال صفات از والدین به فرزندان مطرح می‌شد، ترکیبی از نگرش‌های تکاملی غیرداروینی زیر چتر مفهوم وراثت نرم بود، که «بدون در نظر گرفتن انتخاب طبیعی، به انطباق یا تحول نگاه می‌کردند و عموماً آن را با نگرش‌های غایت‌شناسانه: از جمله آرمان‌گرایی، پیش‌رفت‌گرایی (ترقی‌گرایی)، گونه‌شناسی، اورتوژنسیس<sup>۱</sup> و شاخه‌ها مختلف لامارکیسم، تحلیل می‌کردند» (Meloni, 2016: 32)؛ به عبارت دیگر، گفت‌مان امر زیستی از مبدأ شکل‌گیری آن، ابتدا تحت تأثیر مفاهیم لامارکی و برداشت‌های نرم از وراثت بوده است. وراثت نرم با نام لامارک، جانورشناس قرن هیجدهم هم‌نشین است. از نظر لامارک:

مخلوقات به تدریج دُچار تغییرات می‌شوند و بر پیچیده‌گی آن‌ها به شکل قابل توجهی افزوده می‌شود. لامارک به این قانون طبیعت باور داشت که تغییرات و دگرگونی محیط، تغییراتی را در نیازها، عادت‌ها و سبک‌های حیات موجودات زنده ایجاد می‌کند و این تغییرات منجر به وقوع تنظیمات یا تحول‌هایی در ارگان‌ها شکل‌های اندام‌ها و بخش‌های مختلف بدن آن‌ها می‌شود (Hawkins & Hawkins, 1997: 40).

گرچه اندیشه‌های تکاملی داروین را به‌مثابه کاتالیزوری می‌دانند که به گسست معرفتی از دیدگاه لامارکی به دیدگاه وراثت سخت شتاب بخشید؛ اما دیدگاه داروین نیز در بسیاری از منابع به سبب عدم تأکیدش بر جدایی سلول‌های زایا از سلول‌های سوما، که بنیان اصلی تفکر وراثت سخت است، در چهارچوب نگرش وراثت نرم لامارکی تبیین شده است (Beadke, 2018 & Meloni, 2016). این مبهم‌بودن مرز بین گفت‌مان لامارکی و داروینی یا وراثت سخت و وراثت نرم، از ویژه‌گی‌های برجسته نخستین صورت‌بندی‌ها درباره مفهوم وراثت است.

در قرن نوزدهم ایده وراثت نرم دُچار حملات و انتقادات گسترده‌یی شد و شماری از زیست‌شناسان تلاش کردند تا فهم نوینی از واقعیت زیستی و مفهوم وراثت ارائه دهند. حرکت به سمت وراثت سخت یک گسست اساسی از دیدگاه علمی و متعارف به وراثت در طول قرن هیجدهم و نوزدهم، علی‌الخصوص در متون پزشکی بود؛ البته این رخداد در قالب یک مسیر خطی و پیش‌رونده از مندل و داروین به وایزمن و گالتون رخ نداده است. تلاش‌های سه دانش‌مند برجسته به نام‌های گالتون، وایزمن و یوهانسون که هر کدام از حوزه‌های مختلف گیاه‌شناسی، جنین‌شناسی و شیمی به

<sup>1</sup> orthogenesis

پدیده وراثت نگاه می‌کردند، منجر به آن شد که مفهوم وراثت سخت در یک فرایند صدساله اندک‌اندک تکوین یابد و به پایه و مبنایی برای پژوهش‌های دیگر در حوزه زیست‌شناسی تبدیل شود.

## ۲-۱. وراثت از منظر گالتون: تیره

گالتون با طرح مفهوم نژاد یا تیره<sup>۲</sup> در دهه ۱۸۷۰، به‌عنوان فضا و شکلی مشخص برای جوهری که حامل اصلی مواد وراثتی است و باعث تشابه و افتراق گونه‌ها از یک‌دیگر می‌شود، گام نخست را در تبیین گفت‌مان وراثت سخت برداشت. وراثت سخت دیدگاهی است مبتنی بر این ایده اصلی که ماده وراثتی هم‌واره و در هر زمان ایستا و پایدار است و تحت تأثیر تغییرات محیطی یا فنوتیپ والدین قرار نمی‌گیرد (Bonduriansky, 2012: & Meloni, 2016: a).

«گالتون نخستین زیست‌شناسی است که ایده طبیعت در برابر پرورش<sup>۳</sup> را ابداع کرد. در حقیقت نگرش گالتون تا حدودی متضمن نوعی وراثت نژادی در چهارچوب ایده ثابت نژادی بود، که با نگاه داروین اختلاف داشت. گالتون پژوهش‌های خود را در زمینه وراثت با پژوهش در زمینه وراثت هوش و توانایی‌های ذهنی در انگلیسی‌ها آغاز کرد. «از نظر گالتون جامعه می‌بایست گام‌هایی برای اطمینان از ظهور نوابغ بیش‌تر و کاهش تولد افراد دُچار ناتوانایی‌های ذهنی بردارد» (Jackson & Weidman, 2006: 68). ایده‌های وراثتی گالتون یکی از پایه‌های شکل‌گیری نژادگرایی علمی در بریتانیای سده نوزدهم بوده است؛ هم‌چنین ایده‌های عملی گالتون نشان می‌دهد که دانش‌مندان علوم زیستی اولیه چه‌طور به پیامدهای اجتماعی ایده‌های علمی خودآگاهی داشتند.

گالتون فضای وراثتی را به دو حوزه «خصوصیات مادرزادی یا ذاتی، که در یک یا تعدادی از اجداد نیز به‌صورت ارثی یا نژادی دیده می‌شد» (Meloni, 2016a: 42) و «خصوصیاتی که در اجداد به‌صورت نژادی وجود نداشتند، ولی توسط یکی از آن‌ها برای بار اول و طول زنده‌گی یا تجربه حیات اکتساب شده بودند» (Meloni, 2016a: 42) تقسیم می‌کرد، که البته در دید گالتون خصوصیات گروه اول که مادرزادی بوده و در اجداد گونه نیز صبغه نژادی داشتند و در گمولس<sup>۴</sup> یا سلول‌های زایای فرد وجود دارند، نقش غالب را در شکل‌گیری خصوصیات فرد ایفا می‌کنند. گالتون مشوق ایده بهبود نژادی نیز بود. از نظر حکومت باید زادآوری را در میان بهترین افراد تشویق کند و اقدامات لازم را برای جلوگیری از مخلوط‌شدن سهم‌های زیستی برتر با افراد فرومایه‌تر انجام دهد. کارهای علمی گالتون سنگ بنای قوانین عقیم‌سازی اجباری در ایالات متحده و جنبش بهداشت نژادی نازی‌ها و هولوکاست بوده است (Gunderman, 2021: 1,15)؛ بنابراین، گالتون نخستین گام علمی برای

<sup>2</sup> Strip

<sup>3</sup> Nature versus Nurture

<sup>4</sup> gemmules



جداسازی عرصه فرهنگ و اجتماعی را از ساحت زیستی بشر را برداشت، که تا آن زمان آمیخته با یکدیگر در نظر گرفته می‌شد. گام بعدی در این مسیر توسط آگوست وایزمن در سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ برداشته شد.

## ۲-۲. وراثت سخت از منظر وایزمن

وایزمن که عده‌یی او را برجسته‌ترین فیلسوف تکاملی پس از داروین می‌دانند، در حقیقت ساختاریافته‌ترین بینش و برداشت نسبت به وراثت در طول قرن نوزدهم را ارائه کرده است. وی هم‌چنین یکی از اساسی‌ترین حملات معرفتی به تفکر وراثت نرم لامارکیسم را مطرح کرد. نام وایزمن را با گذار معرفتی از تفکر داروینی کلاسیک و منعطف که هنوز جایی برای افزودن لامارکیسم به فرایند انتخاب طبیعت داشت، به یک هستی‌شناسی جزم‌اندیشانه‌تر که انتخاب طبیعی را منبع انحصاری و مطلق تنوع فردی می‌داند هم‌نشین است. وایزمن را به سبب آزمایش مشهوری که باهدف بررسی وراثت نوع لامارکیسم بر روی دم موش‌ها در بیست نسل پی‌درپی انجام داده بود، می‌شناسند (Pilpel & Rechavi: 2015; Sharma: 2015; Meloni: 2016 a).

وایزمن استدلال کرد که بدن اساساً از دو نوع سلول تشکیل شده است. سلول‌های بدنی یا سوماتیک و سلول‌های زایا. بیش‌تر بافت بدن متشکل از سلول‌های بدنی است. سلول‌های زایا<sup>۵</sup> که فقط در غدد جنسی یافت می‌شوند و اسپرم و تخمک را تولید می‌کنند، تنها واحد وراثت هستند و برخلاف سلول‌های بدنی نسبت به اثرات محیطی ایمن هستند. از نظر وایزمن بدن و تمام سلول‌های سوماتیک فقط انتقال‌دهنده سلول‌های زایا هستند. بدن سلول‌های زایا را تولید نمی‌کند؛ بل که آن‌ها را از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهد. به این ایده تداوم یا مانده‌گاری سلول‌های زایا می‌گویند.

پیش از وایزمن انتخاب طبیعی و وراثت را لامارکی را به‌مثابه دو عامل ملازم و همراه یکدیگر در فرایند انتخاب می‌دانستند، که فقط به لحاظ درجه اثرگذاری با یکدیگر متفاوت بودند، نه به لحاظ نوع یا جنس؛ اما پس از وایزمن نوعی قطب‌بندی حادث بین این دو سازوکار شکل گرفت، که منجر به شکل‌گیری مناظرات ایدیولوژیک شد. دو اصطلاح نیوداروینیزم و نیولامارکسیزم هر دو حاصل شکل‌گیری این قطب‌بندی به‌واسطه کارهای وایزمن بود. ایده وایزمن را به‌عنوان نظریه «تداوم سلول‌های زایا» می‌شناسند و مبتنی بر وجود یک ماده وراثتی سازمان‌یافته و زنده است، که در همه ارگانیزم‌های چندسلولی، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (Meloni, 2016: 49-53).

در اوایل قرن بیستم، ایدیولوژی وایزمنیزم در کانون جنبش به‌نژادی و مکتب وراثت سخت، قرار داشت. در آلمان از وایزمنیزم برای توجیه ایدیولوژی به‌نژادی نخبه‌گان حاکم استفاده شد. کلی

<sup>5</sup> Germ cells

(Kelly: 2012). نیز به تأثیر وایزمنیزم بر داروینیزم آلمانی در کنار نژادگرایی و طبقه‌گرایی این کشور اشاره کرده است. وی بر این باور است که ایده وایزمن برای کسانی که بیش‌تر نگران امنیت طبقه یا نژاد خود بودند، به‌منزله نوعی فرصت بود.

وایزمن در واقع با عایق‌بندی و جداکردن سلول‌های سوماتیک هم‌سویی محبوب بین پویایی‌های وراثتی و فرهنگی اجتماعی را شکست. تأثیر این شکاف معرفت‌شناختی برای افرادی که از امکان به ارث‌بردن خصوصیات اکتسابی که به‌عنوان منبعی برای ارتقای اخلاقی تلقی می‌شد، تروماتیک بود (Meloni, 2016: 55).

وایزمن و گالتون در کنار یک‌دیگر برداشت مُدرنی از وراثت را ایجاد کردند. در این مکانیزم، وراثت درون یک ماده یا جوهر وراثتی درونی و فارغ از سهم محیط، مستقل از پدر و مادر و به‌طور کلی تجربیات زیسته حیات به نسل بعدی منقل می‌شود. وراثت به لطف گالتون و وایزمن به چیزی درون ما و فراتر از دست‌رس ما تبدیل شد؛ چیزی که در مقایسه با فاکتورهای سخت محیطی، اکنون می‌توان اثرات آن را بر افراد اندازه‌گیری و محاسبه کرد. وایزمن و گالتون هر دو دیدگاه جدید خود را به وراثت را بر مبنای یک سری تیز و آنتی‌تیز مطرح کردند: طبیعت و پرورش، ذاتی و اکتسابی، تیره و فرد، سلول‌زایا و سوماتیک بنا کردند. باکارهای وایزمن و گالتون، ساحت زیست‌شناسی به‌عنوان امری درونی و فردی و ایستا در برابر حیطة محیطی به‌عنوان عرصه‌ی بیرونی، اجتماعی و پویا قرار گرفت.

## ۲-۳. وراثتِ سخت یوهانسون و کریک

سومین اندیشه‌مند برجسته در مسیر تحکیم و مفصل‌بندی گفت‌مان وراثت سخت، ویلیام یوهانسون (۱۸۵۷ تا ۱۹۲۷) است. «یوهانسون نیز خود در سال ۱۹۰۹ عبارت یا اصطلاح ژن را به‌عنوان یک کلمه کوتاه و بی‌طرف برای فاکتورهای واحد مجزا از هرگونه ادعاها و فرضیات نظری مطرح کرد» (Meloni, 2016a: 59).

یوهانسون یک متفکر ضد داروینیزیم و مخالف این ایده بود که وراثت را می‌توان با انتخاب طبیعی آشتی داد. از نظر آن‌ها نظریه انتخاب طبیعی داروین، در علم ژنتیک پشتی‌بانی نمی‌شد. یوهانسون خواستار تحول جدی در مفهوم و برداشت از وراثت شد. نگرش غیر تاریخی رادیکال یوهانسون به مفهوم وراثت بر این باور بود، که در عناصر و مواد هیچ تاریخچه یا وضعیت تاریخی اولیه قابل تصور نیست. یوهانسون به‌منظور پیش‌برد نگاه غیرتاریخی خود به مفهوم وراثت مجبور شد، که یک تمایز مهم میان مسیرهای وراثت و تکامل با ابداع دو مفهوم ژنوتیپ و فنوتیپ ایجاد کند. (idib)؛ به بیان یوهانسون، ژنوتیپ به مجموع کل ژن‌ها در گامت یا زیگوت اشاره دارد؛ درحالی‌که ژنوتیپ به ساختار داخلی و درونیات ژن اشاره دارد. فنوتیپ به خصوصیات مشهود و صفات

قابل مشاهده ارگانیزم اشاره داد. یوهانسون نگرش مدرن را به وراثت را در چهارچوب گفت‌مان وراثت سخت تقویت کرد. وی وراثت را این‌گونه تعریف کرد: «وجود ژن‌های یک‌سان در نیاکان و فرزندان» (ibid: 60). به این ترتیب شباهت‌های ظاهری و فنوتیپی در نگرش یوهانسون نهایتاً کنار گذاشته شد و به جای آن بر تداوم و پیوسته‌گی در سطح ژنوتیپی تأکید شد، که هم‌سو با مفهوم تیره گالتون و سلول‌های زایای وایزمن بود. یوهانسون هم‌چنین با یک سری آزمایش‌های بسیار مشهور در پرورش نوع خالص برخی حبوبات نشان داد، که اثرات محیطی چندان اهمیت ندارند و در مسیر یک خط نژادی خالص، تغییرات حداقلی است. در واقع یوهانسون بر پایداری وراثتی تأکید می‌کرد. این مفهوم «خط خالص نژادی» در اندیشه‌های سیاسی مورد تأکید بسیار قرار گرفت. (ibid: 59-63).

پس از یوهانسون آخرین گام در راستای تحکیم گفت‌مان وراثت سخت توسط کریک برداشته شد. وی یافته‌های یوهانسون را در سال ۱۹۵۸ به سطح زیست‌شناسی مولکولی ترجمه کرد. مهم‌ترین تغییر مفهومی در علم ژنتیک بدون شک با گذار از برداشت مندلی به ژن به برداشت مولکولی از آن در سال ۱۹۵۳ با کشف ساختار مارپیچی دوگانه DNA ممکن شد (Keller: 2000; Griffiths and Stotz: 2013; Rheinberger & Muller Wille: 2015; Meloni: 2016a&b). دگمای مرکزی کریک، که مسیر اطلاعات از سمت DAN به RNA است و نه برعکس و بنابراین محیط هیچ نقشی در تغییر ژنوم ندارد؛ سنگ بنای محکمی برای طرف‌داران وراثت سخت بود؛ اما در عین حال بار دیگر با مطرح کردن سنتز تکاملی مُدرن و ردّ لامارکیزم به مناظرات وراثت سخت و وراثت نرم دامن زد.

بنابراین، گفت‌مان وراثت سخت از مبدأ شکل‌گیری تاکنون هم‌سو با ایجاد یک تقسیم‌بندی مشخص و صریح میان واقعیت درونی و واقعیت بیرونی، مرزهای فکری و معرفت‌شناختی روشنی را نیز ایجاد کرد. این سیر تحول گفت‌مانی وراثت از یک طرف محیط\_یا امر اجتماعی\_ را به پذیرفتن یک نقش حاشیه‌یی و کم‌اهمیت در زیست‌شناسی سوق داد و از طرف دیگر این حاشیه‌نشینی زیست‌شناختی، فرصت بزرگی برای پرورش محسوب می‌شد؛ به عبارت دیگر بر اساس قوانین بیولوژیکی وراثت، پرورش به یک ساحت کاملاً غیر بیولوژیکی و منحصر به مشاهدات و پژوهش‌های علوم اجتماعی تبدیل شد. قرارگرفتن جوهر وراثت در سلول زایا، یک فرصت نظری عالی برای رهاسازی و به بیان ملونی، استعلاّی علوم اجتماعی از وراثت زیست‌شناختی و علوم زیستی بود و نقش علوم اجتماعی را برای مطالعه صرف «علل غیر ارگانیک و تمدنی محض» محفوظ نگاه داشت؛ بنابراین، وراثت سخت یک گُستست مفهومی مهم بود. این اتفاق نه تنها منجر به شکل‌گیری نگرش‌های گسترده‌تر به مفهوم وراثت مسلط بر علوم پزشکی و اندیشه تکاملی در قرن نوزدهم شد؛ بل که ظهور آن پیامدهای زیادی برای برساختن علوم اجتماعی به عنوان فضا و ساحتی کاملاً مجزای علوم زیستی شد. در عین حال «مفهوم وراثت مدرن در سطح سیاسی منجر به جلب توجه به پدیده

وراثت انسانی به‌عنوان یک فضای مدیریت و کنترل کاملاً تعریف‌شده و خودمختار گشت و در سطح معرفت‌شناختی پیکربندی مجددی را در مرزهای میان زنده‌گی و علوم اجتماعی باعث شد» (Meloni, 2016a: 63).

### ۳. صورت‌بندی سیاسی - اجتماعی از مراحل تطور تحول مفهوم وراثت زیستی

تغییر مفهوم وراثت نرم به وراثت سخت، پیامدهای فرهنگی، سیاسی و جامعه‌شناختی با خود به همراه داشت. با شکل‌گیری مفهوم وراثت سخت، وراثت از یک مفهوم انعطاف‌پذیر و غیردقیق به یک پدیده سخت، کمی و قابل بررسی با روش علمی تبدیل شد. شیئی شدن و اتمی شدن و نگاه ژن‌محور به مفهوم امر زیستی، درک جدیدی را از انسان و ماده زیستی یا بیولوژیک آن را ایجاد کرد. از دیدگاه جامعه‌شناسان نگاه ژن‌محور به حیات بشر، یعنی خلاصه کردن همه‌چیز در امر زیستی. این نوع نگاه یعنی اولویت هستی‌شناختی قابل‌شدن برای واقعیت زیستی و نقش غیرقابل‌منازعه امر طبیعی در شکل دادن به انسان و رفتارهای وی و حیات جمعی بشر. جریان اندیشه‌ورزی در جامعه‌شناسی به فراخور زمان و بافتارهای تاریخی-اجتماعی مختلف گاه در هم‌گرایی با این نوع نگاه به مسیر داروینیزم اجتماعی و زیست جامعه‌شناسی رفته است و گاه در واگرایی با آن به‌طور کلی امر زیستی را از تحلیل امر اجتماعی جدا کرده و به دامان فلسفه‌های زبانی و عرصه معنای ناب‌نمند و اولویت هستی‌شناختی امر اجتماعی پناه برده است. در هر صورت در تمام طول قرن بیستم امر زیستی و امر اجتماعی دو جهان کاملاً مغایر یک‌دیگر بوده‌اند.

### ۳-۱. جامعه‌شناسی در تلاقی با زیست‌شناسی در دوره نخست: ۱۹۰۰-۱۹۴۵

سال ۱۹۰۰ را می‌توان به‌عنوان نقطه عزیمت نمادینی برای سیاسی‌شدن بی‌پروا و شدید اندیشه‌های زیست‌شناسی در نظر گرفت. در حقیقت چهار دهه نخست قرن بیستم، با کاربست روش‌های ته‌جامی استدلال‌های زیست‌شناسی در جامعه‌شناخته می‌شود. این همان دوران اندیشه‌های یوژنیستی و جاه‌طلبی سیاست‌مداران برای مدیریت بنیادی‌ترین هسته زیستی بشر باهدف در دست‌گرفتن و کنترل آینده ژنتیکی جمعیت‌های انسانی از طریق سازوکار انتخاب مصنوعی بوده است. این دوره دقیقاً مصادف با دوره‌یی است که جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی را در دستان ژنتیسیست‌ها رها می‌کند و به بحث درباره سوبیه پرورش، امر جمعی و سوپر‌آرگانیک‌ها می‌پردازد و طبیعت و امر زیستی را به زیست‌شناسان می‌سپارد. از نظر ملونی، این دوره نمایان‌گر نوعی اخلاق گفت‌مان خاص بوده است، که چهار ویژه‌گی اصلی داشته است، این ویژگی‌های عبارت‌اند از:

سطح شدن مفهوم انسان و تقلیل آن به بُعد صرفاً زیست‌شناختی؛ تأکید بر این نگرش که آینده بشر باید مستقیماً به واسطه تلاش‌های انسانی کنترل شود؛ نگاه به علم به‌عنوان یک پدیده خنثا به لحاظ اخلاقی و مناسب ورود به بحث‌های سیاسی و اخلاقی؛ و تبعیت یا دنباله‌روی خیر افراد از سلامت نژاد یا گونه وی (Meloni, 2016a:109).

برخوردهای اولین جامعه‌شناسان با فلسفه زیست‌شناسی از زمان اسپنسر آغاز می‌شود. دیدگاه‌های تکامل‌گرایانه اسپنسر تأثیر زیادی بر جامعه‌شناسی اولیه آمریکا گذاشت. لیبرالیسم اولیه، حاکم بر جامعه‌شناسی آمریکا دو عنصر اساسی را دربرمی‌گرفت.

نخست این که لیبرالیسم آن‌ها با اعتقاد به آزادی و رفاه فرد عمل می‌کرد. از این نظر روی‌کرد آن‌ها بیش‌تر تحت نفوذ جهت‌گیری اسپنسر بود تا موضع‌گیری جمع‌گرای کنت. دوم آن که بسیاری از جامعه‌شناسان وابسته به این جهت‌گیری اسپنسر، دیدگاه تکاملی را درباره پیش‌رفت اجتماعی پذیرفته بودند (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۱).

از طرفی، هنگامی که داروین کتاب *منشأ انواع* خود را منتشر کرد، جامعه ایالات متحده آمریکا با مسأله برده‌داری و مهاجرت درگیر بود؛ بنابراین، آن جامعه به شدت پذیرای هرگونه اندیشه‌های علمی درباره نژاد بود (Hawkins & Hawkins, 1997).

اما جامعه‌شناسی مدرن نتیجه یک گسست سخت میان وراثت و محیط، و طبیعت و پرورش بوده است. به‌زعم ملونی، رد پای ورود وراثت سخت به جامعه‌شناسی را می‌توان در بهره‌گیری استراتژیک دورکیم از ایده‌های وایزمن برای تخریب جامعه‌شناسی لامارکی پیدا کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، استعلا‌ی امر اجتماعی در اندیشه دورکیم، کاملاً مشابه استعلا‌ی امر زیستی منطبق بر ایده سلول‌های زایا در وایزمن بوده است؛ یعنی حیثه‌ی کاملاً مستقل و خارج از گرایش‌ها و ویژه‌گی‌های فردی. از نظر ملونی، وایزمن الهام‌بخش دورکیم برای مرکزشدن بین زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی بوده است. می‌توان گفت ایده وراثت سخت در اندیشه‌های وایزمن منشأ شکل‌گیری جامعه‌شناسی غیر زیستی و تمایز قایل‌شدن بین وراثت زیست‌شناختی و انتقال فرهنگی اجتماعی، یا به‌عبارتی وراثت و میراث بود (Meloni: 2016b).

از دیگر ویژه‌گی‌های بارز این دوره، شکل‌گیری داروینیسم اجتماعی و نفوذ آن در میان اندیشه‌مندان علوم اجتماعی بود. داروینیسم اجتماعی به‌نوعی کاربست برخی از مفروضات اصلی و تکاملی داروین هم‌چون انتخاب طبیعی، تنازع بقا و انطباق و سازگاری در تحلیل‌های علوم اجتماعی بود. بسیاری معتقدند که اسپنسر، پیش از داروین ایده‌های تکاملی را به جامعه‌شناسی آورده است (Roger: 1972; Hawkins & Hamkins: 1997). در آن زمان درست همان‌طور که مفهوم وراثت یک گفت‌مان قوام‌نیافته و مفصل‌بندی نشده و سیال است، مرزهای بین علوم اجتماعی و زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی هم‌مرزهای مبهم و متخلخلی است. درعین حال

داروینیزم اجتماعی به همین شکل به یک جریان کلی و بنیادین در جامعه‌شناسی تبدیل شد و اندیشه‌مندان علوم اجتماعی خوانش‌های بسیار متفاوتی از نظریهٔ تکامل به‌واسطهٔ انتخاب طبیعی داشتند، و از اصول آن برای توجیه طیف گسترده از نظریات علوم اجتماعی از محافظه‌کاری و لیبرالیسم اقتصادی و آنارشیزم گرفته تا اندیشه‌های سوسیالیستی و حتی نظریهٔ خود مارکس کاربست داشته است (Paul: 2003).

اما در حقیقت آنچه بیش‌تر در جامعه‌شناسی این دوران اتفاق افتاد و زمینهٔ اقتدار علمی آن‌ها را فراهم ساخت، خوانش‌های نوینی از ایده‌های لامارکی و وراثت نرم بود؛ به‌عبارتی، می‌توان گفت که جریان مسلط جامعه‌شناسی از همان ابتدای شکل‌گیری زیست‌شناسی تلاش کرده است خود را در پیوند با اندیشه‌های لامارکی و نولامارکی نگاه دارد. «نولامارکیزم، که نوعی خوانش گل‌چینی از نظریهٔ لامارک بود، تأثیر بسیار گسترده‌یی بر مدل تفکر جبرگرایانهٔ جغرافی‌دانان آنلگوامریکایی دوران مدرن داشت. «درواقع نیولامارکیزم، مفاهیم آیینی طراحی کُل‌گرایانه را ممکن ساخت و گذار از طرح‌های مشورتی را برای استفاده از حقوق طبیعی به‌عنوان منبعی برای مشروعیت اجتماعی<sup>۱</sup> تسهیل کرد» (Peet, 1985: 314). این نوع نگاه را می‌توان تا نظریه‌های کُل‌گرایانهٔ روابط بین‌الملل در جریان اصلی و روی‌کردهای سازهانگاران دنبال کرد. هربرت اسپنسر و نولامارکی‌ها به‌طور خاص با وایزمن به مبارزه برخاستند. اسپنسر کفایت وراثت ذره‌یی و وایزمن و تبیین انتخاب طبیعی برای تکامل را زیر سوال برد. از نظر اسپنسر، اگر وراثت خصوصیات اکتسابی<sup>۲</sup> از توضیح تکاملی حذف می‌شد در کنار مسائل فنی سوال‌های فلسفی مهمی دربارهٔ نقش تربیت و فرهنگ مهم بی‌پاسخ می‌ماند. (Meloni, 2016a). در نژادپرستی علمی نولامارکی این دوران، برخلاف دوران قلبی که بیش‌تر بر رنگ‌دانه‌های پوستی و یا بافت مو تأکید می‌شد، ویژه‌گی‌های ذهنی به‌عنوان فاکتوری که منجر به تمایز گروه‌های نژادی از یک‌دیگر می‌شد، مورد تأکید قرار گرفت. نولامارکی‌ها معتقد بودند که پدیده‌های فرهنگی در خون حمل می‌شوند و تبدیل به ویژه‌گی‌های ذاتی می‌گردند (Peet, 1985: 318).

بنابراین، فلسفهٔ علوم زیستی در این دوره در هر دوسویهٔ داروینی و نولامارکی آن، با نژادگرایی آمیخته بود. رهیافت روان‌شناختی نولامارکیزم، تا حدودی به‌عنوان جای‌گزینی برای زیست‌جامعه‌شناسی اسپنسر مطرح شد؛ با این وجود، این رهیافت مرز بین امر اجتماعی و امر زیست‌شناختی را مبهم باقی گذاشت. در مجموع ویژه‌گی‌های این دوران عبارت‌اند از:

- تکثرگرایی آرا و نامشخص بودن مرزهای بین داروینیزم و لامارکیزم؛
- شکل‌گیری داروینیزم اجتماعی و فلسفهٔ تکامل اجتماعی در آرای اسپنسر؛
- استعلای امر اجتماعی از امر زیستی؛

- آغاز تفکر نو لامارکیزم و کل‌گرایی اجتماعی.

### ۳-۲. جامعه‌شناسی در تلاقی با زیست‌شناسی در دوره دوم: ۱۹۴۵-۲۰۰۰

دومین دوره اثرگذاری نگرش‌های زیست‌شناسی بر نگرش‌های سیاسی به‌زعم ملونی، از سال ۱۹۴۵ آغاز و تا اواخر قرن بیستم ادامه یافت. در این سال‌ها گرچه هم‌چنان دیدگاه‌ها و سیاست‌های به‌نژادی در ایالات متحده آمریکا و کشورهای حوزه اسکانديناوی در جریان بود و اندیشه‌های نژادپرستانه نیز هم‌چنان تداوم داشت؛ اما به‌واسطه روندی که تقریباً از اواخر دهه ۱۹۳۰ آغاز شده بود، سیاست‌های مبتنی بر زیست‌شناسی تقریباً از روح مهندسی‌های اجتماعی جسورانه فاصله گرفته بود و تقریباً در یک چهارچوب لیبرالی دموکراتیزه بازنمایی می‌شد. در واقع رادیکالیزمی که پیش از ۱۹۴۵ بر سیاست زیست‌شناسانه حاکم بود، در این دوره به‌واسطه کم‌رنگ‌شدن اندیشه‌های توتالیتاریزم و مطرح‌شدن مفاهیمی چون حقوق بشر و روندهایی چون استعمارزدایی که با تلاش‌های آمریکا برای کسب مشروعیت جهانی نیز توأمان شده بود، رفته‌رفته از بین می‌رفت. سنتز مدرن زیست‌شناسی تکاملی، که در اواخر دهه ۱۹۳۰ مطرح و محرز شده بود، به‌واسطه شهرت فزاینده کتاب منشأ انواع داروین در دهه ۱۹۵۰ به اوج خود رسید. این لحظه دموکراتیزه‌شدن اندیشه‌های سیاسی زیست‌شناسانه را تقریباً جهان‌شمول کرد (Meloni: 2016a).

در این دوره به‌موازات تحکیم گفت‌مان وراثت سخت، موضع‌گیری‌های جامعه‌شناسان نیز منسجم‌تر و مرزبندی‌ها مشخص‌تر شد. وراثت سخت در سال ۱۹۵۳ با کشف ساختار مارپیچ دوگانه DNA کاملاً تثبیت و تحکیم شد و از گفت‌مان مندلی به گفت‌مان مولکولی حرکت کرد. به‌موازات این پیش‌رفت‌های علمی، در فاصله سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۷، سنتزی از ایده‌های داروین و آزمایش‌های ژنتیکی مندل شکل گرفت و به پارادایمی در جامعه‌شناسی شکل داد، که از آن تحت عنوان سنتز تکاملی یا سنتز مدرن یاد می‌شود. ادغام و یک‌پارچه‌گی ژنتیک مندلی و نظریه داروین را در این دوران به‌عنوان نظریه تکاملی نیوداروینی نیز می‌شناسند. در اواسط دهه ۱۹۶۰، دامنه استدلال‌های نیوداروینی به حوزه علوم اجتماعی و مطالعه رفتارهای اجتماعی توسعه یافت. نظریه نیوداروینیزم، با به‌چالش کشیدن خرد متعارف در علوم اجتماعی در خصوص اثرات احتمالی زیست‌شناسی بر رفتار اجتماعی بشر، مجادلات و مناظرات جالب‌توجهی را آغاز کرد (Machalek & Martin, 2004: 456). سنتز تکاملی مدرن ژنتیک مندلی را در نظریه انتخاب طبیعی داروین تلفیق می‌کند. ارزش‌افزوده اصلی این تلفیق، معرفی چندین واسطه یا رسانه جدیدی است، که تکامل از طریق آن اتفاق می‌افتد؛ یعنی مهاجرت، جهش و رانش (Thayer, 2009: 23). کاربست‌های اخیر

استدلال نیوداروینیستی برای مطالعه رفتار اجتماعی بشر به سرعت در زیرشاخه‌های علوم اجتماعی، هم‌چون انسان‌شناسی داروینیستی و روان‌شناسی تکاملی توسعه یافت.

بنابراین، می‌توان گفت جامعه‌شناسی در دوره دوم برخورد خود با اندیشه‌های زیست‌شناختی و تکامل مفهوم وراثت، یعنی فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۰ از یک طرف به علت پیامدهای نامطلوب جنبش یونیزم و در تلاش برای تحکیم مرزهای خود به‌عنوان دانش مستقل جامعه‌شناسی، از زیست‌شناسی فاصله گرفت و تا جایی پیش رفت که برخی از جامعه‌شناسان با صحبت از الگوی استاندارد علوم اجتماعی در برابر الگوهای تلفیقی زیستی-جامعه‌شناختی به دنبال خالص‌سازی جامعه‌شناسی از هرگونه سوبیه‌های بدن‌مند و زیستی رفتند؛ از طرف دیگر، به‌واسطه شکل‌گیری سنتز تکاملی مدرن و پیش‌رفت‌های امیدبخش علم ژنتیک برای مدیریت جامعه این بار به شیوه‌های مطلوب‌تر، منجر به ظهور گرایش‌های افراطی برای تحلیل زیستی و ژنتیکی رفتارهای اجتماعی و پدیدآمدن حوزه معرفتی مجزایی به نام زیست جامعه‌شناسی شد.

ایده مشترک میان همه، زیست جامعه‌شناسان این است که

رفتارهای و خصوصیات اجتماعی را می‌توان از طریق انتخاب طبیعی و با تمرکز بر مزایایی که به افراد تعلق می‌گیرد و هم‌چنین از طریق فهم این مزایا در چهارچوب بقای ژن‌هایی که حامل آن‌ها هستند، توضیح داد. مهم‌ترین این خصوصیات و ویژه‌گی‌های رفتاری، آن‌هایی هستند که دست‌کم به لحاظ تکاملی، نوع‌دوستانه به نظر می‌رسند و به لحاظ سیستمی از تناسب خویشاوندی افرادی را که در آن دخیل هستند می‌کاهند. تریایوز و همیلتو، وقوع رفتارهای نوع‌دوستانه در سطح جمعی را با ابداع اصطلاحی به نام بقای خویشاوندان<sup>۶</sup> حل کردند (Wilson: 2014).

در برابر این ره‌یافت‌های زیست جامعه‌شناختی، که ذیل پارادایم سنتز تکاملی مدرن و در چهارچوب حوزه‌های معرفت‌شناختی چون زیست جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی زیستی و روان‌شناسی تکاملی مطرح می‌شد، جریان مسلط جامعه‌شناسی هم‌چنان در چهارچوب گفت‌مان نولامارکی تکامل می‌یافت و تحت تأثیر فلسفه‌های زبانی و روی‌کردهای معنایی و سازه‌انگارانه بود. در این دوره، شاهد توجه به نظریه‌های سازه‌انگاری هستیم که «درواقع بازگشت به ریشه‌های جامعه‌شناسی و مفهوم واقعیت‌های اجتماعی دورکیم به‌شمار می‌آید» (ریترز، ۱۳۷۴: ۵۶۶). این نوع تفکر در دهه ۱۹۹۰ به حدی در جامعه‌شناسی رایج شده بود، که روان‌شناسان تکاملی هم‌چون توبی و کاسمدیس از تسلط نوعی «الگوی استاندارد علوم اجتماعی» (Cosmides & Toby: 1992)، در مبانی فرانظری علوم اجتماعی صحبت کردند. از این اصطلاح برای اشاره به عناصر کلیدی جامعه‌شناسی ارتدکس درباره زیست‌شناسی و رفتار بشر استفاده می‌شود. امروزه بیش‌تر جامعه‌شناسان معاصر عناصر اساسی مدل استاندارد علوم اجتماعی SSSM را آشنا و غیرقابل‌اعتراض می‌دانند. تصدیق می‌کنند و باور دارند که

<sup>6</sup> the survival of relatives



زیست‌شناسی چیز زیادی برای توضیح رفتار پیچیده اجتماعی بشر داشته باشد، که فراتر از تصدیق این فرضیه باشد، که مغز ظرفیت فرهنگ را از طریق زبان و ارتباطات نمادین به انسان اعطا کرده است. در نتیجه بیش تر تحقیقات جامعه‌شناختی امروزی تقریباً در فضای بدون هیچ ارتباط مشخصی با زیست‌شناسی به پیش می‌رود (Machalek & Martin, 2004: 456-457)؛ بنابراین، به‌طور کلی می‌توان ویژه‌گی‌های این دوره را به شرح زیر برشمرد:

- شکل‌گیری سنتز تکاملی مدرن؛

- حوزه‌های معرفت‌شناختی جدیدی چون زیست جامعه‌شناسی و روان‌شناسی تکاملی؛

- تقویت گفت‌مان نو لامارکیزم با سازه‌نگاران اجتماعی و تسلط الگوی استاندار علوم اجتماعی.

#### ۴. نژادگرایی جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل

احتمالاً اندیشه‌ورزان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در قرن بیست‌ویکم، که میراث‌داران چرخش‌های معنایی-تفسیری و نگاه‌های کُل‌گرایانه، یا به‌عبارتی نولامارکی در تحلیل امر بین‌الملل هستند، به‌سختی می‌پذیرند که وراثت سخت و ایده‌های ژن‌محور امر زیستی چه تأثیری بر بنیان‌های اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل داشته است. پژوهش‌های اخیر در تاریخ رشته روابط بین‌الملل نشان داده‌اند، که در سال‌های اولیه شکل‌گیری این رشته، که مقارن با دوره نخست تقابل مفهومی وراثت با علوم اجتماعی است، نژاد به‌صورت ضمنی یکی از دغدغه‌های مهم این رشته بوده است و مقارن با رویدادهای قرن بیستم، که متون نظری این رشته مملو از پرسش‌هایی درباره حکمرانی امپریالیستی و استعمارگرایی بوده است؛ ضمن پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها با نگرستن به‌نظام بین‌الملل از دریچه دوگانه فرومایه-برتر به بازتولید نژادگرایی و غرب‌محوری یا سفیدمایه‌گی در این رشته دامن می‌زده است (Vucetic: 2011; Lake and Reynolds: 2008; Anievas et al: 2014). ساباراتنام سفیدمایه‌گی و نژادگرایی روابط بین‌الملل را ناشی از زمینه‌های معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و بافتارهای مکانی-زمانی می‌داند، که برداشت‌های نژادگرایانه از سیاست بین‌الملل را براساس ایجاد سلسله‌مراتب بین انسان‌ها طبیعی جلوه داد. وی معتقد است که پروژه روابط بین‌الملل جهانی<sup>۷</sup> که برخاسته از نگرش‌های پسااستعماری است، لزوماً راه‌حلی برای حذف معضل نژاد از روابط بین‌الملل نخواهد بود؛ بل که حل مسأله نژاد، مستلزم بررسی و دقت مجدد در محدودیت‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناسانه‌یی است که منجر به سفیدمایه‌گی روابط بین‌الملل شده است. (Sabarantam, 2020: 5) به نظر می‌رسد بررسی بازتاب‌های تبارشناسانه مفهوم وراثت و پی‌گیری آن تا عصر پساژنومیک بر

<sup>7</sup> Global IR

جریان نژادگرایی روابط بین‌الملل، می‌تواند به بازتعریف این مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه کمک کند:

#### ۴-۱. بازتاب مرحله نخست بر نظریه‌های روابط بین‌الملل از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۵: به نژادی،

##### غرب‌محوری، نژادزده‌گی

از ویژه‌گی‌های دوره نخست تلاقی امر زیستی با علوم اجتماعی، تسلط فلسفه تکاملی بر دیدگاه‌های جامعه‌شناسان اولیه آمریکا و انگلستان در قالب داروینیزم اجتماعی است. در این دوره جامعه‌شناسان در ابهام برای پذیرش داروینیزم یا لامارکیزم، به نولامارکیزم گرایش یافتند و در عین حال مرزهای روشنی میان تبیین‌های داروینیستی و لامارکی آن‌ها وجود نداشت. تحلیل‌های تکاملی در روابط بین‌الملل هم از همین الگو تبعیت کرد. در عین حال، رشته روابط بین‌الملل در این دوره به عنوان رشته‌یی که در انگلستان متولد و سپس به آمریکا رفت، بیش‌تر به دنبال یافتن علل و انگیزه‌های جنگ و صلح بود؛ بنابراین، اندیشه‌مندان روابط بین‌الملل ابتدا باهدف ارائه توضیحات تکاملی در باب علت جنگ و صلح به صورت ضمنی تحت تأثیر نژادگرایی علمی داروینیستی و گالتونی قرار گرفتند. در این بین، ایده نژاد به شکل تقسیم‌بندی‌های «برتر» - «فرومایه» منطبق با گفت‌مان سخت گالتونی و وایزمنی وارد جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل شد.

در باب ریشه‌های تکاملی و تأثیرات داروینیزم اجتماعی اولیه بر نظریات جریان اصلی و خردگرای روابط بین‌الملل در سال‌های نخستین تأسیس این رشته تاکنون، پژوهش‌های پُرشماره انجام شده است (Thayer: 2000 & 2009; Lebow: 2013 & 2017)؛ به‌عنوان مثال، تایر معتقد است که ریالیست‌ها از اصول نظریه تکامل برای توضیحات خود درباره علت منازعه‌آمیز بودن روابط بین‌الملل بهره گرفته‌اند. از نظر وی ریالیزم هم‌چون نگرش داروینی‌ها به جهان طبیعی، می‌پذیرد، که روابط بین‌الملل عرصه‌یی رقابتی و خطرناک است و جایی است که دولت‌مردان باید برای حفاظت از منافع دولت‌های خود از طریق یک رقابت پایان‌ناپذیر برای بالابردن قدرت نسبی خود در برابر دیگران تلاش کنند. از نظر تایر، نگاه خودخواهانه ریالیست‌های اولیه کاملاً باروح خودخواهانه نظریه تکامل منطبق است.

در سوی مقابل، جریان ریالیستی اولیه، نظریه کمک متقابل پیتر کروپوتکین (۱۹۰۲)، فیلسوف و نظریه‌پرداز روسی از هستی‌شناسی زیستی به‌طور مستقیم برای توجیه ذات هم‌کاری‌جویانه روابط بین‌الملل استفاده کرد. این نظریه مبتنی بر این دیدگاه است که «تکامل ارگانیسم‌ها به‌واسطه همکاری درون گروه‌هایی از گونه‌های مختلف و در مقابله با متغیرهای زیست‌محیطی شکل می‌گیرد؛ و به‌این ترتیب غریزه اجتماعی عامل اصلی روند تکاملی جهان است» (Goodwin, 2013: )

418). ره یافت کروپتوکین ره یافتی کل گرایانه است. هستی‌شناختی زیست‌شناسی کروپتوکین، جهان را متشکل از جوهرهای به‌هم‌پیوسته و خودسازنده طبیعت ارگانیک می‌داند، که به‌واسطه کمک متقابل ارگانیزم‌های به یک‌دیگر قوام می‌یابد (Goodwin: 2013)؛ بنابراین، از این منظر می‌توان ره یافت کروپتوکین را در زمره اندیشه‌های نولامارکی، که مدل غالب تفکر در علوم اجتماعی دوران نخست نظریه‌های وراثتی بوده‌اند گنجانده.

در حقیقت همان‌طور که پائول (Paul: 2003). شرح داده است، زمینه و بافتار در نحوه برخورد اندیشه‌مندان با داروینیزم به‌شدت تأثیرگذار بوده است. پائول درباره مقایسه نفوذ اندیشه‌های داروینیستی در انگلستان و آلمان می‌نویسد:

درحالی که جنگ جهانی اول در انگلستان سبب شد که بسیاری از تکامل‌گرایان، پیامدهای جنگ‌محور نظریه تکامل را مورد ارزیابی مجدد قرار دهند، در آلمان این ارزیابی‌ها منجر به تقویت دیدگاهی شد که جنگ را نتیجه طبیعی تضمین بقای اصلح قلمداد کردند (Paul, 2003: 24).

یکی از مهم‌ترین جنبش‌های زیست‌شناسانه که اثرگذاری قابل‌توجهی بر جریان اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل داشته، جنبش به‌نژادی است. همان‌طور که شرح داده شد، با تکوین یافتن مفهوم وراثت سخت در قرن بیستم، جنبش اجتماعی به‌نژادی بر اندیشه سیاسی و فضای فکری میان دو جنگ سایه افکند. جنبش به‌نژادی را می‌توان نقطه عطفی دانست که نه‌تنها از یک‌سو به‌صورت ضمنی منجر به نژادگرایی، سفیدمایه‌گی و غرب‌محورشدن جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شده است و در ادامه با توجه به موج نفرتی که در جهان برانگیخت، منجر به حذف عمدی و غفلت از مفهوم نژاد و بدن‌مندی و چهارچوب‌های فکری مبتنی بر زیست‌شناسی از نظریات غالب روابط بین‌الملل و حدوث چرخش معناگرایان در این رشته گردید.

این جنبش به‌نوعی درهم‌آمیخته‌گی یک مفهوم زیستی در یک جریان اجتماعی-سیاسی بود، که تبعات بین‌المللی پیدا کرد. منشأ تفکرات به‌نژادی را به ایده‌های وراثتی گالتون و انگلستان منسوب می‌کنند؛ اما این تفکر با درجه بالایی از انسجام در محتوای ایده‌ها و پیش‌نهادهای سیاست‌گذاری عجین شده با آن، به کشورهای دیگر نیز اشاعه پیدا کرد. اثرگذاری‌های نژادگرایانه جنبش به‌نژادی در سال‌های بین دو جنگ با ادعایی که هم‌زمان درباره ریشه‌های فیزیکی و ژنتیکی رفتارهای اجتماعی در چهارچوب نظریه‌هایی چون داروینیزم اجتماعی مطرح می‌شد، تقویت گشت. هانسن معتقد است (Hansen & King: 2001)، که واژه‌گانی چون «ملت برتر» و «ملت فرومایه» و نژاد برتر از همان زمان در بنیان تفکر امریکایی‌ها ریشه دواند. به نژادگرایان امریکایی افرادی را که از نژاد شمال اروپایی یا اروپایی-آریایی بودند به‌عنوان نژاد برتر معرفی کردند و سایر نژادها، از جمله اروپای شرقی‌ها، مدیترانه‌یی‌ها، آسیایی‌ها، آفریقایی‌ها، بومیان امریکا و یهودیان را نژادهای که‌تر و فرومایه‌تر

[تبارشناسی مفهوم وراثت و بازتاب آن بر نژادگرایی جریان اندیشه‌ورزی...] **عالمی**

می‌دانستند. در طول سه دهه نخست قرن که قرن امریکایی نامیده می‌شد، اندیشه به‌نژادی در این کشور به شدت قدرت گرفت (Hansen & King: 2001).

نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل به لحاظ تاریخی در بافتار سلطه اندیشه‌های به‌نژادی بر جامعه دانش‌گاهی ایالات متحده آمریکا متولد شده است؛ گرچه مسأله نژاد یا بدن‌مندی به‌جز در جریان‌های نظری متأخر این رشته هم‌چون فمینیسم، پسااستعماری یا کردارگرایی<sup>۸</sup> هرگز نقطه عزیمتی برای تحلیل سیاست بین‌الملل نبوده است؛ اما به‌صورت ضمنی با آن در آمیخته است؛ به‌گونه‌یی که نژادگرایی و تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر آن را در بسیاری از مفاهیم کلیدی این رشته می‌توان مشاهده کرد. زوبگو و لوکن بر این باورند که:

مفاهیم کلیدی نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل، از جمله آنارشی و سلسله‌مراتبی، نژادزده هستند و ریشه در گفت‌مان‌هایی دارند که غرب و اروپا را در مرکز توجه قرار داده و از رویه‌های آن‌ها پستی‌بانی می‌کند. این مفاهیم به‌صورت ضمنی و صریح، توسعه‌یافته را در برابر توسعه‌نیافته، مدرن را در برابر بدوی، متمدن را در برابر غیرمتمدن قرار می‌دهند و به‌صورت نژادپرستانه‌یی برای توضیح انقیاد و استثمار در سرتاسر جهان به‌کار می‌روند (Zvobgo & Loken: 2020).

هندرسون نیز معتقد است که نوعی غایت‌شناسی تکاملی برتری‌طلبانه و سفیدپوستانه که مبتنی بر تمایز زیست‌شناختی سفیدپوستان جهان غرب از غیرغربی‌ها و سلسله‌مراتب نژادی بوده است، از همان ابتدا بر متون نظری رشته روابط بین‌الملل حاکم بوده است، وی برای مثال به کتاب مقدمه‌یی بر مطالعه روابط بین‌الملل<sup>۹</sup> نوشته کر<sup>۱۰</sup> (۱۹۱۶) اشاره می‌کند، که به‌وضوح یکی از واقعیت‌های بنیادین و آغازین برای مطالعه روابط بین‌الملل را پذیرش اصل سلسله‌مراتبی بودن نژادهای بشری و اولویت سفیدپوستان بر سایر نژادها می‌داند؛ بنابراین، از دیدگاه هندرسون روابط بین‌الملل در ابتدای پیدایی خود، اصولاً روابط بین‌نژادی<sup>۱۱</sup> بوده است. هندرسون هم‌چنین معتقد است که نژادپرستی عمدتاً از طریق اثرگذاری بر مفروضات تجربی، اخلاقی و معرفت‌شناسانه پارادایم‌های اصلی روابط بین‌الملل از همان بدو شکل‌گیری جریان اصلی در رشته روابط بین‌الملل بازنمایی شده است. وضعیت طبیعی، قرارداد اجتماعی و برداشت ما از آنارشی به‌طور مشخص سه بنیاد اصلی نژادزده‌گی حاکم بر جریان اصلی روابط بین‌الملل هستند. وی با ارجاع به چارلز میلز (۱۹۹۷) بر این باور است که نوعی قرارداد نژادی فراتر در چهارچوب مفهوم قرارداد اجتماعی وارد نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شده است. هابز نیز در بخش‌هایی از کتاب خود وضعیت طبیعی یا وضعیت جنگ همه علیه همه را به وضعیت بربرها، غیرمتمدن‌ها و غیرسفیدپوستان نسبت داده است؛ بنابراین از نظر وی اساساً منطق آنارشی، منطق

<sup>8</sup> Practice Theory

<sup>9</sup> An Introduction to the Study of International Relations (1916)

<sup>10</sup> Kerr

<sup>11</sup> Interracial Relations

نژادزده بی‌است؛ به‌این معنا که اگر وضعیت طبیعی حاکم بر سیاست بین‌الملل، به‌واسطه قدرت‌های برتر که کشورهای سفیدپوست هستند تنظیم نشود، وضعیت آنارشیک و جنگ‌زده فرومایه‌گان، یعنی غیر سفیدپوستان و بربرها، بر سیاست بین‌الملل حاکم شود (Henderson: 2014).

در حقیقت به‌نظر می‌رسد، تحول مفهوم وراثت زیستی از گفت‌مان نرم لامارکی آن به وراثت سخت گالتونی که پیش‌ران علمی جنبش یوژنیزم بود، باعث سلطه طرز تفکر برتر- فرومایه بر جریان اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل شده است. دونکان بل نیز نژاد را واحد هستی‌شناختی بنیادینی می‌داند که به‌صورت ضمنی بر سیاست بین‌الملل و روابط بین‌الملل سایه افکنده است و بر این باور است که برای فهم روابط بین‌الملل، لازم است به درک درستی از نقشی که تمایزات نژادی و علی‌الخصوص اولویت و برتری نژاد سفید و به‌عبارت‌دیگر نژاد آنگلو‌ساکسون‌ها در برسازگی گذشته، اکنون و آینده این رشته ایفا کرده‌اند، دست‌یابیم (Bell: 2013). توجه متفکران به مسأله نژاد در اواخر سده ۱۹ و اوایل قرن بیستم به ژورنال‌های اکادمیک و مؤسسات تحقیقاتی گسترش یافت؛ به‌عنوان مثال ژورنال توسعه نژادی<sup>۱۲</sup> نخستین ژورنال روابط بین‌المللی دانش‌گاهی بود که در سال ۱۹۱۰ تأسیس شد و در راستای پیش‌برد رساله‌های نژادپرستانه بود. این ژورنال در سال ۱۹۱۹ بدون تغییرات اساسی در محتوا به مجله روابط بین‌الملل<sup>۱۳</sup> تغییر نام داد و در سال ۱۹۲۲ جانشین آن، یعنی فارین افرز متولد شد (Zvobgo & Loken: 2020).

#### ۴-۲. بازتاب مرحله دوم بر چرخش معناگرایانه در نژادگرایی نظریه روابط بین‌الملل

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، جهان در بسیاری از حوزه‌ها وارد عرصه‌های جدیدی شد. دو ابرقدرت آن زمان، یعنی ایالات‌متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی، با توان هسته‌یی خود جای‌گزین کنش‌گران استعماری پیشین شدند، که پیامدهای ایدئولوژیک مهمی به دنبال داشت. مشروعیت حق تعیین سرنوشت، منجر به دگرگونی مفهوم نژاد، از نژادگرایی کلاسیک سلسله‌مراتبی و دوران استعماری، به نگرش‌های مدرن‌تر شد» (Meloni, 2016a: 137). در این سال‌ها شاهد شکل‌گیری سازمان‌ها و هنجارهای بین‌المللی جدیدی هستیم. در سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب سازمان ملل می‌رسد و این اعلامیه حداقل در مقام نظر، جایی برای پذیرش زیست‌شناسی سخت‌منظر دوران بین دو جنگ، که مبتنی بر مهندسی اجتماعی و نگرش‌های نژادگرایانه سلسله‌مراتبی بود، باقی نگذاشت؛ طوری که ایده نژاد در این دوره تا دهه ۱۹۹۰ و تولید ادبیات پژوهشی پسااستعماری به‌صورت صریح از جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل حذف می‌شود؛

<sup>12</sup> The Journal of Race Development

<sup>13</sup> The Journal of International Relations

اما به نظر می‌رسد که این ایده هم‌چنان به‌صورت ضمنی در نظریات این رشته بازتولید می‌شود. این نژادگرایی ضمنی در غرب محوری و سفیدمایه‌گی جریان اصلی روابط بین‌الملل و مناظره نوواقع‌گرایی - نوآرمان‌گرایی قابل مشاهده است.

پایان جنگ جهانی دوم با تولید جریان نیورالیسمی و نظریه سیاست بین‌الملل والتس هم‌زمان است. سابارتنام معتقد است، که نظریه سیاست بین‌الملل والتس عمدتاً علاقه‌مند به پویایی‌های قدرت‌های بزرگ (غربی) در دوره زمانی ۱۷۰۰ تا ۱۹۷۰ بوده است؛ اما در تحلیل نهایی والتس هیچ‌گونه تلاش جدی برای نشان دادن ویژه‌گی‌ها امپریالیستی، استعماری و ساختارهای نژادگرایانه این قدرت‌ها در این دوره به چشم نمی‌خورد؛ بل که در متن نظریه سیاست بین‌الملل والتس شاهد نادیده‌گیری یا بی‌اهمیت‌پنداشتن این موقعیت‌های نژادگرایانه هستیم. در عوض «نظریه سیاست بین‌الملل» در فصل دوم خود به دنبال بی‌اعتبارجلوه‌دادن ارتباط نظریه امپریالیسم با سرمایه‌داری است و تلاش می‌کند تا رابطه احتمالی میان «قدرت برتر بودن» و امپریالیسم بودن را تأیید کند. در عین حال قدرت بزرگ برای توصیف منافع دولت‌ها به کار می‌رود. این درحالی است که جای‌گاه قدرت بزرگ بودن مستقیم به مواضع امپریالیسمی مرتبط است و کردارهای امپریالیسمی از جمله کردارهای نژادگرایانه آن‌ها در کانون توازن قوا و اختلال در توازن قوا در این دوره قرار می‌گیرد. (Sabartnam, 2020: 19).

گرچه سابارتنام درباره نفوذ نژادگرایی علمی و گفت‌مان زیست‌شناسانه در مبانی فرانظری والتس سکوت کرده است؛ اما شماری از اندیشه‌مندان ارتباط نظریه سیاست بین‌الملل والتس را با داروینیزم اجتماعی و فلسفه تکاملی که برخاسته گفت‌مان لامارکی - داروینی امریکایی بوده است، نشان داده‌اند (Wilson, 2013; Oraby, 2019; Thayer, 2000 & 2009). استدلال اصلی این نوشتارها متمرکز بر این نکته است که اگرچه والتس به‌طور صریح از تأثیر فلسفه تکاملی و داروینیزم اجتماعی بر خود صحبت نمی‌کند؛ اما نحوه استدلال‌های وی به‌خصوص درباره منطق آنارشی، تقلید دولت‌ها از رفتار یک‌دیگر و علت حذف دولت‌ها از نظام بین‌الملل، همه‌گی منطبق با اندیشه‌های تکاملی است. «در این میان علی‌الخصوص پی‌روی والتس از اقتصاددان تکاملی به نام شومپتر و آرای وی در خصوص چه‌گونه‌گی کارکرد سیستم‌های انتخابی در شرایط بازار رقابتی، برجسته است. نظریه‌های اقتصادی در آن زمان تحت تأثیر جامعه‌شناسی اولیه آمریکا به ایده بقای متناسب‌ترین بنگاه‌ها در شرایط بازار رقابتی باور داشته‌اند» (Wilson, 2013: 420).

ویلسون (Wilson: 2013) براین باور است که والتس به پی‌روی از داروین و توضیح وی درباره چه‌گونه‌گی اثرگذاری نحوه انتخاب در سیستم‌های پیچیده بر هم‌گرایی میان واحد، بر نوع خاصی از رفتارها تأکید کرده است؛ وی هم‌چنین با اتکا به اصل انطباق و بقای اصلح، پیش‌بینی می‌کند که

بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل به‌گونه‌یی رفتار خواهند کرد که برای بقای آن‌ها در وضعیت آنارشی مناسب است. در نظریهٔ داروین نیز واحدهایی که با محدودیت‌های سیستم انتخابی هم‌نوا نشوند حذف‌شده یا نخواهند توانست خود را بازتولید کنند؛ هم‌چنین در مدل نظری والتس نیز قدرت‌های بزرگ، تنوع اندکی در رفتارهای کنونی خود نشان می‌دهند؛ زیرا آن‌ها بازمانده‌گان رقابت‌های میان واحدها در گذشته هستند.

کوهن، در سوی دیگر مناظرهٔ نیو-نیو، در کتاب پس از هژمونی «بریتانیای قرن نوزدهم را به‌عنوان هژمون، رهبر، لیبرال و قدرت غالب معرفی می‌کند؛ اما به‌ندرت دربارهٔ ویژه‌گی امپریالیسمی آن صحبت می‌کند» (Sabartnam, 2020: 20). از نظر سابارتنام، این قاب‌بندی کاملاً بیان‌گر عمل‌کرد انگلیسی‌ها برای نظم‌دهی جهانی نژادگرایانهٔ آن‌ها است که مبنای سلطهٔ هژمونیک انگلستان در آن دوره بوده و در استدلال کوهن نامشهود است. هندرسون نیز معتقد است اساساً منطق آنارشی دربارهٔ نظام بین‌الملل، که در هر سه ره‌یافت نواقع‌گرایی، نوآرمان‌گرایانه و سازه‌انگاری اجتماعی ونت یافت می‌شود، در تحلیل نهایی منطقی نژادگرایانه و تکاملی است. «آنارشی مبتنی بر منطق کانتی که از نظر ونت تکامل‌یافته‌ترین نوع نظام به لحاظ فرهنگی است، در میان قدرت‌های غربی مشترک است و دیگران در منطق لاکه و هابزی قرار دارند و فرهنگ غربی باید به آن‌ها منتقل شود تا به سطوح بالاتر تکامل اجتماعی دست یابند و از موقعیت فرومایهٔ خود خارج شوند» (Henderson, 2014: 87).

در این دوران، توسعهٔ ژنتیک جمعیتی، بر زیست‌شناسی تکاملی سایه افکند و تغییر قابل‌توجهی را در نگرش قدیمی موروفولوژیک دربارهٔ نژاد ایجاد کرد. درعین حال به‌موازات حاکم‌شدن گفت‌مان نولامارکی در جامعه‌شناسی و شکل‌گیری آهستهٔ مدل استاندارد علوم اجتماعی در ره‌یافت‌های معناگرایانه، سازه‌انگاران و فرهنگی، فرهنگ انسانی به‌عنوان ساحتی مستقل از زیست‌شناسی ظاهر شد و زیست‌شناسان نیز بر یگانه و منحصربه‌فردبودن انسان نسبت به حیوانات از لحاظ پشت‌سرگذاشتن مرحلهٔ تکامل فرهنگی تأکید کردند. پیامد سیاسی این تفکر به‌زودی منجر به آن شد که تأکید بر تنوعات فردی جای‌گزین انواع ثابت شود و این مسأله در کانون تمام متون ضد نژادپرستی آن دوره بازتاب یافت. همین نگرش جمعیت‌شناسانه در اصل انتخاب طبیعی نیز بازتاب یافت و به‌جای استفاده از واژه‌های ارزش‌گزارانه‌یی چون خوب-بد، مفید-مضر از اصطلاحاتی هم‌چون صفات «برتر» استفاده شد، که به معنای برخی مزیت‌های خاص محیطی بود، که به ظرفیت ژنی نسل بعد کمک می‌کرد و این نوع نگاه در برابر نگاه نوع برتر قرار داشت (Meloni, 2016a: 167)؛ از طرفی در دههٔ ۱۹۴۰، انسان‌شناس برجستهٔ امریکایی دوباتوس با استدلال‌های تکامل‌گرایانهٔ لامارکی به سفیدمایه‌گی و غرب‌زده‌گی جریان اندیشه‌ورزی امریکایی اعتراض کرد. کارهای باتوس را

چرخشی در انسان‌شناسی امریکایی می‌دانند. چرخش باثوسی را نوعی ذات‌گرایی محیطی یا فرهنگی در خصوصیات وراثتی می‌دانند. وی در مقالات علمی خود برتری نژاد اروپایی را به توانایی‌اش برای سرمایه‌گذاری بر دانش‌های غیرغربی مرتبط کرد (Murray, 2019: 11).

بنابراین، گرچه در این دوره نژاد به معنای زیست‌شناسانه سخت آن در نظریات روابط بین‌الملل بازتاب نداشته است؛ اما هم‌چنان به شکل ایده تقسیم‌بندی میان گروه‌های برتر-قدرتمندتر از گروه‌های فرومایه‌تر و ضعیف‌تر در نظریات جریان اصلی و به‌عنوان یک ایده برساخته اجتماعی در جریان انتقادی و نظریه‌های پسااستعماری بازتاب داشته است. ساباراتنام معتقد است که ایده نژاد اگرچه در نقطه کانونی تمرکز رشته امریکایی-انگلیسی روابط بین‌الملل قرار گرفته در دهه‌های نخستین تولد این رشته قرار گرفته بود؛ اما به مدت چندین دهه از جریان اندیشه‌ورزی به دلیل این که نژادگرایی مقبولیت اجتماعی خود را از دست، از این رشته حذف شد و سپس در دهه ۱۹۹۰ با جریان تفکر پسااستعماری بار دیگر به نظریه روابط بین‌الملل بازگشت (Sabaratnam: 2020).

همان‌طور که گفته شد، در دوره دوم برخورد اندیشه‌های جامعه‌شناسان با زیست‌شناسان، شاهد شکل‌گیری سنتز تکاملی مدرن و تقابل دوگانه‌انگار روان‌شناسی تکاملی و زیست‌جامعه‌شناسی در برابر سازهانگاری اجتماعی مبتنی بر مدل استاندارد علوم اجتماعی هستیم، که هر کدام پتانسیل‌های متفاوتی برای ورود بحث‌های نژادگرایانه به جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل داشتند. اندیشه‌مندانی هم‌چون فرانسیس فوکویاما در چهارچوب ره‌یافت روان‌شناسی تکاملی، بر اولویت هستی‌شناختی امر زیستی و طبیعت بشر بر ظرفیت‌های مهندسی اجتماعی علم ژنتیک برای تغییر ساختارهای اجتماعی تأکید کردند. فوکویاما بر این باور بود که مدل استاندارد علوم اجتماعی ناکافی است و انسان‌ها با ساختارهای شناختی پیشینی و ظرفیت‌های خاص سنی برای یادگیری متولد می‌شوند، که آن‌ها را برای ورود به جامعه هدایت می‌کند. فوکویاما امیدوار است که سرمایه اجتماعی و ساختارهای اجتماعی را بتوان به مدد بنیان‌های ژنتیکی و زیستی رفتارهای اجتماع دوستانه و هم‌کاری‌جویانه بشر بازسازی کرد (Meloni, 2016a: 187).

در مقابل این نوع نگاه‌های زیست‌جامعه‌شناسانه مبتنی بر روان‌شناسی تکاملی، با چرخش سازهانگارانۀ نولامارکی در جامعه‌شناسی و مشروعیت‌بخشی به پژوهش در حوزه کلان و فرهنگی در فضای دانش‌گاهی علوم اجتماعی، جریان عام اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل هرچه بیش‌تر از مفهوم نژاد و ساحت بدن‌مند مادی انسان جدا گشت. امر بین‌الملل در این دوران، امری منفک از سوبیه‌های زیستی و فردگرایانه قلم‌داد می‌شد. اندیشه‌مندان روابط بین‌الملل تقریباً متفق‌القول بودند، که تحلیل پدیده‌های سیاست بین‌الملل مستلزم دوری از تقلیل‌گرایی اتخاذ‌نگاهی کل‌گرایانه و سطح تحلیل



کلان است، که (در برخی تفاسیر) به صورت اجتماعی بر ساخته شده است. این دوران مصادف با «چرخش معناگرایانه» (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۴۹)، در نظریه پردازی روابط بین الملل است. یکی از نکات مشهود و برجسته در نظریات کُل گرایانه و معناگرایانه در روابط بین الملل، اولویت هستی شناختی امر اجتماعی به امر زیستی است. در این برداشت، پدیده های بین الملل بر ساخته های اجتماعی هستند؛ بنابراین، مفهوم نژاد در این دوران نوعی بر ساخته اجتماعی و فرهنگی است، نه واقعیت زیستی. سازه انگاری اجتماعی درباره نژاد بر این باور است که نژاد واقعیتی اجتماعی است؛ به این معنا که نژادها را باید با خصوصیات و ویژگی های بر ساخته اجتماعی یا انواع اجتماعی که دارند شناسایی کرد. آن ها معتقدند که آن چه گروهی از مردم را تبدیل به نژاد می کند، طبقه بندی از انواع اجتماعی است، که بر اساس اشتراکات آن ها ایجاد شده است. نوع خاصی از سازه نگاران که سازه نگاران تاریخی هستند نیز بر ساخته شدن این ویژگی های مشترک گروهی را امری تاریخی می دانند (Diaz-Leon: 2015).

مفهوم نژاد به این شکل در نظریات سازه نگاران اجتماعی به عنوان یکی از خصوصیات هویتی و بر ساخته اجتماعی، فرهنگی - تاریخی و فاقد ویژگی های سخت زیست شناسانه درک می شود. آچاریا، بر این باور است که سازه انگاری به خاطر تأکیدش بر هویت و فرهنگ عرصه را برای پژوهش درباره جهان روابط بین الملل غیر غربی باز کرد (Acharya, 2014b: 650).

این برداشت های سازه نگارانه البته موافقان و مخالفانی نیز دارد؛ به عنوان مثال نیون سساردیک معتقد است که برداشت های سازه نگارانه با آن چه علم معاصر ژنتیک درباره نژاد به ما می گوید، متعارض است. وی معتقد است که تلاش های متداول برای منفصل کردن مفهوم نژاد از ژنتیک که به سرعت از سوی ناقدان نژادپرستی مورد اقبال گرفته است، به دلیل نادیده گرفتن واقعیت های علم معاصر و یا تحریف هایی که در تفسیر آن صورت گرفته بی معنا و بی اساس است (Sesardic: 2010).

بنابراین برداشت های سازه نگارانه و چرخش معناگرایانه در جریان اندیشه ورزی روابط بین الملل، به طور کلی پدیده های زیستی را از دامنه تحلیل این رشته کنار گذاشت. در این دوران جز تلاش هایی که در چهارچوب روان شناسی تکاملی و سیاست زیستی در اندیشه مندانی چون فوکویاما و مک دارموت دیده می شد، نظریات روابط بین الملل عمدتاً درباره ویژگی های زیستی و نقش آن ها در تحلیل های بین الملل از دریچه علوم زیستی سکوت می کردند یا آن ها صرفاً به تحلیل جنبه های اجتماعی و فرهنگی آن ها بسنده می کردند؛ به این ترتیب، نوعی نژادزایی در جریان اندیشه ورزی روابط بین الملل شکل گرفت. «در فاصله سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۳ از بین پنج ژورنال اصلی روابط بین الملل در این دوران، یعنی (سازمان بین المللی)<sup>۱۴</sup>، فصل نامه مطالعات بین الملل<sup>۱۵</sup>، مجله حل

منارعه<sup>۱۶</sup>، بررسی‌های مطالعات بین‌المللی<sup>۱۷</sup> و سیاست جهانی<sup>۱۸</sup>) فقط در عنوان یکی از مقالات آن‌ها واژه Race به کاررفته است. چهار مقاله شامل اصطلاح اقلیت و ۱۳ مقاله دارای واژه قومیت بودند» (Zvobgo & Loken: 2020).

جنبش نظری پسااستعماری نیز که در دهه ۹۰ مطرح شد، مفهوم نژاد را به کانون مطالعات روابط بین‌الملل بازگرداند. در دیدگاه نظریه‌های پسااستعماری، جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل که عمدتاً ریشه در اروپا و آمریکا دارد، جریان اصلی نظریات روابط بین‌الملل که قدرت‌های برتر عمدتاً سفیدپوست را در کانون توجه خود قرار می‌دهد، جریانی نژادزده است؛ هم‌چنان که «والتس تأکید داشت که صرفاً تجربیات قدرت‌های بزرگ را باید برای برپایی یک نظریه سیاست بین‌الملل مورد ارجاع قرارداد» (Liu, 2016: 575). برداشتهای پسااستعماریان از مفهوم نژاد نیز هم‌چنان در چهارچوب برداشتهای معناگرایانه و نولامارکی جای می‌گیرد؛ اما دیدگاه آن‌ها از جهت نمایان ساختن حذف عامدانه سوبیه‌های نژادی و جنسیتی قدرت از نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل حائز اهمیت است. از نظر آن‌ها ایده برتری نژادی و فرهنگی غرب، بر نژادهای فرومایه شرق به‌واسطه بیانیه‌ها و اظهار نظرهای جریان دانش‌گاهی، فلسفی و فرهنگی غرب تقویت شده است و با تمرکز بر وجوه سیاسی ساخت دانش و رابطه دیالکتیک میان ساخت دانش درباره جهان غرب و غیر غربی می‌توان مرکزیت معرفت نژادزده را در توسعه و حفظ امپریالیزم نشان داد (Geeta et al, 2003: 12).

## ۵. مناقشه

پسااستعماریان راه‌حل برون‌رفت از وضعیت نژادزده روابط بین‌الملل را در ترمیم همین رابطه این‌بار با ورود نگاه‌های غیرغربی به جریان‌های اندیشه‌ورزی جست‌وجو می‌کنند؛ باین‌حال به نظر می‌رسد تا زمانی که درک درستی از مفهوم زیستی نژاد نداشته باشیم؛ هم‌چنان به بازتولید این نابرابر نژادزده دامن خواهیم زد. درواقع تقابل و مقاومت جامعه‌شناسی در برابر پذیرش مفهوم وراثت سخت و قریب به یک سده جدایی میان زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و علوم انسانی مرتبط با آن هم‌چون علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، جایی برای گفت‌وگو درباره جنبه‌های زیست‌شناختی مفهوم نژاد و پیامدهای آن برای جریان اندیشه‌ورزی در روابط بین‌الملل باقی نگذاشته است. این جدایی تا زمانی که درک جامعه‌شناسان از زیست‌شناسی در چهارچوب گفت‌مان دوگانه‌انگار وراثت سخت یا نرم باقی بماند، به شکل‌های مختلف بازتولید خواهد شد.

<sup>15</sup> International Studies Quarterly

<sup>16</sup> Journal of Conflict Resolution

<sup>17</sup> Review of International Studies

<sup>18</sup> World Politics

برخی از اندیشه‌مندان معتقدند نگاه‌های پسااستعماری دربارهٔ نژادزادی از نظریهٔ روابط بین‌الملل خود به‌نوعی نژادگرایی جدید با محوریت غیر غربی‌ها تبدیل شده است. هم‌زیستی نظریات غیر غربی با یک‌دیگر منجر به بازتولید یک تصویر امپریالیستی جدید از جهان غیر غربی‌ها به‌عنوان جهانی به لحاظ معنوی غنی، به‌شدت تکثرگرایانه و به شکل آرگانیکی سوسیالیزم شده است و این تصور را در برابر جهان غربی که مطلق‌گرا، سکولار و سلسله‌مراتبی است قرار می‌دهند و یک تضاد اساسی میان غیر غربی‌ها و غربی‌ها ایجاد می‌کنند (Muray, 2019: 23). به‌نظر می‌رسد راه‌حل برون‌رفت را از جریان نژادگرایی در نظریهٔ روابط بین‌الملل باید بازنگری به مفهوم نژاد با توجه به تحولات اخیر در مفهوم واقعیت زیستی در علوم زیستی شد، که با چرخش پساژنومیک شناخته می‌شود؛ با این حال، جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل هم‌چنان ضمن فاصله‌گیری از علوم زیستی و ساحت‌های بدن‌مند، از بازنگری در مفاهیم نظری خود اجتناب ورزیده است.

فهم نسبت و رابطه میان نژادزده‌گی جریان اصلی نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، با تحول مفهوم وراثت به وراثت سخت در قرن بیستم از این جهت اهمیت دارد، که اگر مفهوم وراثت یا واقعیت زیستی بار دیگر با توجه به اکتشافات علمی در عصر پساژنومیک تغییر یابد، و به درک جدیدی از مفهوم نژاد دست یابیم، باید انتظار آن را داشته باشیم که متعاقب این تحولات، شاهد تغییراتی در بنیان‌های هستی‌شناختی نظریه‌پردازی و جریان تفکر در علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل باشیم؛ بنابراین، امر زیستی و ساحت علوم زیستی، ساحتی مجزا و منفک از روابط بین‌الملل نیست؛ بل که در این برداشت اتفاقاً عرصه‌یی است که تحولات مفهومی آن به‌طور عمیقی بر بنیان‌های اندیشه‌ورزی در این رشته تأثیر گذاشته و خواهد گذاشت.

حرکت‌های علمی یادشده که بعضاً از آن به‌عنوان پارادایم پساژنومیک یاد می‌شود، بر این باورند که ارگانیسم در برابر محیط خود منفعل نیست و به‌صورت فعالانه در برساخته‌شدن خود مشارکت دارد و می‌تواند جهت‌گیری فرایند تکاملی خود را تغییر دهد. امروز در سدهٔ بیست‌ویکم که به نام سدهٔ زیست‌شناسی شناخته می‌شود، و با وجود چرخش پساژنومیک (Stotz & Huang: 2000 & 2001; Meloni: 2014; Griffiths: 2006). بسیاری از مفاهیم زیست‌شناختی در حال فروشکستن قالب‌های دوگانه‌انگار متعارف خود و قرارگرفتن در قالب‌های مرزی هستند. واقعیت زیستی وراثت و نژاد نیز در عصر پساژنومیک تعاریفی مرزی (Meloni: 2017) پیدا کرده است. این گفت‌مان سوم مرزهای میان واقعیت اجتماعی و واقعیت زیستی در حال فروریختن است. چرخش پساژنومیک\_ لزوم بازنگری در مفهوم نژاد به‌عنوان یک مفهوم مرزی زیستی\_ اجتماعی را ایجاب می‌کند. چنین بازنگری در ایدهٔ نژاد، که مستلزم تلفیق امر زیستی در امر اجتماعی و یگانه‌پنداری این دو ساحت است، می‌تواند جریان نژادگرایی در اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل را متحول سازد.

## ۶. نتیجه‌گیری

ریشه‌های شکل‌گیری چرخش‌های کل‌گرایانه و معنایی در جامعه‌شناسی و به تبع آن روابط بین‌الملل را تا حدودی می‌توان در دل‌زده‌گی نظریه‌پردازان جامعه‌شناس از پیامدهای مادی‌گرایانه و ذات‌پذیرش مفهوم سخت از وراثت جست. رشته روابط بین‌الملل در بدو شکل‌گیری خود تحت تأثیر سلطه اندیشه‌های تکاملی بر فلسفه علوم زیستی، یک جریان فکری نژادزده است، که علت جنگ و صلح را در توضیحات تکاملی و سهم‌های نژادی برتر جست‌وجو می‌کند. پس از جنگ جهانی دوم، واکنش به پیامدهای منفی و وحشت‌ناشی از جنبش به نژادی در جریان فکری آلمانی، دغدغه نژاد در تحلیل‌های روابط بین‌الملل کم‌رنگ می‌شود؛ درحالی‌که در همان دوران ما با تجدید حیات پرسش‌های بنیادین درباره هویت و فرهنگ روبه‌رو هستیم؛ اما این پرسش‌ها وجه بدن‌مند و زیستی خود را در سطح نظریات روابط بین‌الملل از دست می‌دهند و اندک‌اندک در آغاز دهه ۹۰ نوعی چرخش معناگرایانه بر مفروضات فرانظری این رشته نمایان می‌شود، که می‌توان آن را پیامد جدایی کامل امر زیستی از امر اجتماعی در دهه‌های میانی سده بیستم و تسلط الگوی استاندارد علوم اجتماعی بر شیوه‌های تفکر در این حوزه دانست. در دو دهه گذشته که پژوهش‌گران روابط بین‌الملل بیش‌تر به محدودیت‌های هستی‌شناسانه و روش‌شناسانه رشته خود، از جمله سوگیری‌های اثبات‌گرایانه، ترجیح انتزاع به‌عنوان ابزار تحلیل، و مرزهای مفروض میان امر داخلی و امر بین‌الملل در درک نقش نژاد در روابط بین‌الملل پی بردند، بار دیگر پرسش از نژاد و چرایی نژادپرستانه‌بودن جریان اصلی روابط بین‌الملل زیر چتر نظریات پسااستعماری در کانون مسائل و دغدغه‌های نظری این رشته قرار گرفته است.

اندیشه‌ورزان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل هم‌چنان با تردید و محافظه‌کاری به این چرخش جدید می‌نگرند. پساژنومیک به معنای دیدگاهی نیست که صرفاً پس از نگرش ژنومیک ارائه شده باشد، این چهارچوب فکری نوع جدیدی از استدلال و نگرش علمی را با خود به همراه داشت. حال سؤال این‌جاست که این چرخش و تحولات علمی چه پیامدهای فلسفی برای نظریه علوم اجتماعی و جریان اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل بر جای خواهد گذاشت؟ این پرسش می‌تواند نقطه آغازی برای پژوهش‌های آتی درباره مبانی فرانظری روابط بین‌الملل و جریان نژادگرایی حاکم بر آن باشد و پژوهش‌گران به حرکت در مرزهای میان‌رشته‌یی علوم زیستی و علوم اجتماعی دعوت کند.

### ORCID

Dr. Hosein Salimi (Ph.D)



<https://orcid.org/0000-0002-9330-4606>

Mandana Sajjadi



<https://orcid.org/0000-0003-3297-3950>

### سرچشمه‌ها

- . ریتزر، جورج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- . کچویان، حسین؛ زائری، قاسم. (۱۳۸۸). «ده گام اصلی روش‌شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ». *ایران: مجله راهبرد فرهنگ*. ۷ (۲). ۳۰-۷.
- . مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۳). «رویکردهای معنایی در روابط بین‌الملل و تأثیر آن‌ها بر تحلیل سیاست خارجی». *ایران: فصل‌نامه ره‌یافته‌های سیاسی بین‌الملل*. ۵ (۴). ۴۹-۸۵.
- . Acharya, A. (2014b). **Rethinking Power, Institutions and Ideas in World Politics; Whose IR?** London: Routledge.
- . Anievas, A; Manchanda, N & Shilliam, R. (Eds). (2014). *Race and racism in international relations: Confronting the global colour line*. Routledge.
- . Barkow, Jerome; Cosmides, Leda & Tooby, John (1992). *The Adapted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*. Oxford University Press. p. 24.
- . Berezowsky, Sherrin. (2011). "Biological Inheritance and the Social Order in Late-Victorian Fiction and Science". Electronic Thesis and Dissertation Repository. 330. <https://ir.lib.uwo.ca/etd/330>.
- . BAEDKE, J. (2018). **INTRODUCTION.: WHAT IS EPIGENETICS?** In *Above the Gene, Beyond Biology: Toward a Philosophy of Epigenetics* (pp. 1-12). Pittsburgh, Pa.: University of Pittsburgh Press. Retrieved January 17, 2021, from <http://www.jstor.org/stable/j.ctv14h5kr.4>.
- . Bonduriansky, R. (2012). "Rethinking heredity, again". *Trends in ecology & evolution*, 27(6), 330-336.
- . Diaz-Leon, E. (2015). **In defence of historical constructivism about races**. *Ergo, an Open Access Journal of Philosophy*, 2,(21) DOI: <https://doi.org/10.3998/ergo.12405314.0002.021>.
- . Duncan, Bell. (2013). **Race and international relations: introduction**. *Cambridge Review of International Affairs*, 26:1, 1-4, DOI: 10.1080/09557571.2013.770297.
- . Geeta, Chowdhry, and Sheila Nair, eds. (2003). *Power, postcolonialism and international relations: Reading race, gender and class*. Routledge.
- . Griffiths, P. & Stotz, K. (2013). *Genetics and philosophy: an introduction*. Cambridge University Press.
- . Goodwin, A. (2010). "Evolution and Anarchism in International Relations: The Challenge of Kropotkin's Biological Ontology". *Global Discourse*, 1:2, 107-126, DOI: 10.1080/23269995.2010.10707859.
- . Griffiths, P. E. & Stotz, K. (2006). **Genes in the postgenomic era**. *Theoretical medicine and bioethics*, 27(6), 499-521.
- . Gunderman Richard (2021.1.15). **Francis Galton pioneered scientific advances in many fields – but also founded the racist pseudoscience of eugenics**. *Theconversation*. Available at: <https://theconversation.com/francis-galton-pioneered-scientific-advances-in-many-fields-but-also-founded-the-racist-pseudoscience-of-eugenics-144465>.
- . Hansen, R. & King, D. (2001). **Eugenic ideas, political interests, and policy variance: Immigration and sterilization policy in Britain and the US**. *World Politics*, 237-263.
- . Hawkins, M. & Hawkins, M. (1997). **Social Darwinism in European and American thought, 1860-1945: Nature as model and nature as threat**. Cambridge university press.
- . Henderson E. A. (2014). **Hidden in Plain Sight: Racism in International Relation Theory**. In Anievas, A. Manchanda, N. & Shilliam, R. (Eds). *Race and racism in international relations: Confronting the global colour line*. (Pp 19-44) Routledge.

- . Hochman, A. (2019). "Racialization: a defense of the concept". *Ethnic and racial studies*, 42(8), 1245-1262.
- . Huang, S. (2000). "The practical problems of post-genomic biology". *Nature biotechnology*, 18(5), 471-472.
- . Huang, S. (2001). "Post-Genomic Biology: Gene Expression Profiles, Cluster Analysis and Beyond". *Graft*, 4(5). 326-337.
- . Jackson, J. Weidman, N. M. & Rubin, G. (2005). "The origins of scientific racism". *The Journal of Blacks in Higher Education*. 50, 66-79.
- . Keller, E. F. (2010). *The Mirage of a Space between Nature and Nurture*. Durham, NC: Duke University Press.
- . Kelly, A. (2012). *The descent of Darwin: The popularization of Darwinism in Germany. 1860-1914*. UNC Press Books.
- . Lake, M. & Reynolds, H. (2008). *Drawing the global colour line: White men's countries and the question of racial equality*. Melbourne Univ. Publishing.
- 1- Lebow, R. N. (2013). **You can't keep a bad idea down: Evolutionary biology and international relations**. *International Politics Reviews*, 1(1), 2-10.
- 2- Machalek, R. & Martin, M. W. (2004). **Sociology and the second Darwinian revolution: A metatheoretical analysis**. *Sociological Theory*, 22(3), 455-476.
- 3- Meloni, M. (2014). **Biology without biologism: social theory in a postgenomic age**. *Sociology*, 48(4), 731-746.
- 4- Meloni, M. (2016). **Political biology: Science and social values in human heredity from eugenics to epigenetics**. Springer.
- 5- Meloni, M. (2016). **the transcendence of the social: durkheim, Weismann, and the purification of sociology**. *Frontiers in Sociology*, 1, 11.
- 6- Meloni, M. (2017). **Race in an epigenetic time: thinking biology in the plural**. *The British Journal of Sociology*. Online First 22 March 2017 doi:10.1111/1468-4446.12248 <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/1468-4446.12248/full>
- 7- Miles, R. (1989) *Racism*. London: Routledge
- 8- Müller-Wille, S. & Rheinberger, H. J. (2012). *A cultural history of heredity*. University of Chicago Press.
- 9- Murray, C. (2019). **Imperial dialectics and epistemic mapping: From decolonisation to anti-Eurocentric IR**. *European Journal of International Relations*, 26(2), 419-442.
- 10- Murji, K. and J. Solomos (2005). "Racialization in Theory and Practice" in **Racialization Studies in Theory and Practice**. Oxford, New York: Oxford University Press.
- 11- Omi, M. and H. Winant (1994). **Racial Formation in the United States**. London, New York: Routledge.
- 12- Oraby, T. (2019). **A Darwinian Theory of International Conflict (Doctoral dissertation, Department of Political Science, Stockholm University)**.
- 13- Paul, D. B. (2003). **Darwin, social Darwinism and eugenics**. *The Cambridge Companion to Darwin*, 214(10.1017).
- 14- Peet, R. (1985). **The social origins of environmental determinism**. *Annals of the Association of American Geographers*, 75(3), 309-333.
- 15- Persaud, R. B. (1997). **11 Frantz Fanon, race and world order**. *Innovation and transformation in international studies*, 170.
- 16- Persaud, R. B. & Walker, R. B. (2001). **Apertura: race in international relations**. *Alternatives*, 26(4), 373-376.
- 17- Persaud, R. B. (2001). **Racial assumptions in global labor recruitment and supply**. *Alternatives*, 26(4), 377-399.
- 18- Pilpel, Y. & Rechavi, O. (2015). **The Lamarckian chicken and the Darwinian egg**. *Biology direct*, 10(1), 1-5.

- 19- Rogers, J. A. (1972). **Darwinism and social Darwinism.** *Journal of the History of Ideas*, 33(2), 265-280
- 20- Sabaratnam, M. (2020). **Is IR Theory White? Racialised Subject-Positioning in Three Canonical Texts.** *Millennium*, 0305829820971687.
- 21- Sesardic, N. (2010). **Race: a social destruction of a biological concept.** *Biology & Philosophy*, 25(2), 143-162.
- 22- Sharma, A. (2015). **Systems genomics analysis centered on epigenetic inheritance supports development of a unified theory of biology.** *Journal of Experimental Biology*, 218(21), 3368-3373.
- 23- Thayer, B. A. (2000). **Bringing in Darwin: Evolutionary theory, realism, and international politics.** *International Security*, 25(2), 124-151.
- 24- Thayer, B. A. (2009). **Darwin and international relations: On the evolutionary origins of war and ethnic conflict.** University Press of Kentucky.
- 25- Vucetic, S. (2011). **The Anglosphere: A genealogy of a racialized identity in international relations.** Stanford University Press.
- 26- Watson, H. (2001). **Theorizing the racialization of global politics and the Caribbean experience.** *Alternatives*, 26(4), 449-483.
- 27- Wilson, R. (2014, April 29). **Sociobiology.** Retrieved December 31, 2019, from <http://eugenicsarchive.ca/discover/encyclopedia/535eee477095aa000000025b>
- 28- Wilson, I. (2013). **Darwinian reasoning and Waltz's Theory of International Politics: Elimination, imitation and the selection of behaviours.** *International Relations*, 27(4), 417-438.
- 29- Zvongo K. Loken M. (2020, June 19). **Why Race Matters in IR.** *Foreign Policy*, <https://foreignpolicy.com/2020/06/19/why-race-matters-international-relations-ir>